

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**تجددای از آسمان**  
**دهلاویه**

نویسنده: شیوا افتاحی

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: سازمان هنری و ادبیات دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۸۸-۲۱-۸

مدیر هنری: محمد صمدی | صفحه آرایی: سمیه روح الهی

نوبت چاپ: اول / ۱۲۹۳ | شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۱) ستاد مرکزی راهیان نور/ تلفن: ۵-۸۸۳۴۶۶۶۱

۲) فروشگاه صریح/ خیابان انقلاب/ روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶/ تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



سروشانه: افتاحی، شیوا ۱۳۶۹ -  
عنوان و نام پدیدآور: قطعه‌ای از آسمان (دهلاویه) / نویسنده شیوا افتاحی،  
مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ و آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص.، مصور، ۱۲ × ۱۷ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۸۸-۲۱-۸  
وضعیت فهرست نویسی: اینها  
یادداشت: کتابخانه

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۹ - خاطرات  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۹ - شهیدان  
شماره افزوده: بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ق.ک/DSR ۱۶۲۸  
رده بندی دهلیوی: ۹۵۵۱/۸۴۳۰۹۳۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۱۱۲۵۴

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.

قطعهای  
از آسمان

دعلاویه

شیوا فتاحی



ستاد مرکزی راهیان نور



## مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه

شهیدان مان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربیت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

**ستاد مرکزی راهیان نور**

**سازمان هنری و ادبیات**

**دفاع مقدس**





## فصل یکم

سیدابوالفضل کاظمی<sup>۱</sup> در توصیف پاییز ۱۳۵۹، در دشت آزادگان و جبهه دهلاویه چنین می گوید: «اوضاع وخیم شده بود. عراق داشت خاک دشت را توبره می کرد. دکتر چمران بیسیم زد و از عقب مهمات خواست. اما دشمن ما را دور زده بود و داشت از پشت سر می آمد. کسی هم نبود که از حلقه محاصره بتواند رد شود و مهمات را به خط مقدم دهلاویه برساند. دکتر گفت که این کار فقط کارِ عباس است. عباس زاغی<sup>۲</sup> را می گفت. خیلی شجاع بود.

---

۱. سیدابوالفضل کاظمی، فرمانده گردان میثم لشکر ۲۷ محمد رسول الله بوده است. برای اطلاعات بیشتر از خاطرات وی، رجوع کنید به: کوچه نقاش ها: خاطرات سیدابوالفضل کاظمی، گفت و گو و تدوین راحله صبوری، تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری، انتشارات سوره مهر

۲. شهید عباس ملامهدی که به خاطر چشمان سبزرنگش بین رزمندگان به این نام

عباس پشت بیسیم با دکتر صحبت کرد. یک ساعت بعد، عباس را دیدیم که پشت زل، گردوخاک کُنان آمد. فوراً مهمات را از ماشین خارج کردیم تا آتش به شان نخورد. دکتر گفت که باید هر طور شده، جلوشان را بگیریم.

روز بعد، وقتی داشتیم با دکتر و سرگرد ایرج رستمی می‌رفتیم محور «طراح»<sup>۱</sup>، ماشین عباس را در جاده دیدیم که با گلوله مستقیم تانک منفجر شده و جنازه عباس از هم پاشیده بود. فرصت نداشتیم جنازه‌اش را عقب ببریم و مجبور شدیم همان جا بگذاریمش. صبح روز بعد، تانک‌های عراقی دهلاویه را زیر آتش گرفتند. می‌خواستند از خط عبور کنند، اما دکتر که احتمال این پاتک را می‌داد، موتورسوارها را آماده کرده بود تا آر.پی.جی‌زن‌ها را ببرند جلو. ساعت ۹ صبح، حمله‌شان شروع شد. از هر طرف می‌آمدند. موتورسوارها، موتورها را دستکاری کرده بودند تا صدای کمتری بدهند. زیر آتش می‌رفتند جلو، بعد موتور را می‌خواباندند زمین و آر.پی.جی‌زن‌ها شلیک می‌کردند. به بیچه‌ها گفته بودم هوای شان را با تیربار داشته باشند. طولی نکشید که دشت پر شد از لاشه‌های

---

شهرت داشت.

۱. نام منطقه‌ای در جنوب شرقی دهلاویه و جنوب سوسنگرد

سوخته تانک‌ها.

یکی از موتورسوارها شهید شد، جلیل نقاد<sup>۱</sup> هم ترکش خورد. ظهر که شد، تانک‌ها عقب نشستند و لودرها خاکریزها را دوباره سفت کردند و دهلاویه همچنان بین ما و دشمن ماند.<sup>۲</sup>

□

دهلاویه، روستای کوچکی است در استان خوزستان و در منطقه دشت آزادگان. این روستا در شهرستان سوسنگرد (۱۳ کیلومتری غرب شهر سوسنگرد) و در کنار جاده اصلی سوسنگرد-بستان قرار دارد. تا قبل از سال‌های دفاع مقدس، دهلاویه روستای کوچک و گمنامی بود، اما امروز، یکی از جاهای دیدنی استان خوزستان است و هر ساله مسافران و زائران زیادی را به سوی خود می‌کشاند. این روستا، مقتل یکی از به‌یاد ماندنی‌ترین اسطوره‌های دفاع مقدس، دکتر مصطفی چمران است.

استان خوزستان در جنوب غربی ایران قرار دارد و همسایه کشور

---

۱. جانباز جلیل نقاد از موتورسوارانی بود که سال ۵۹ به ستاد جنگ‌های نامنظم دکتر چمران پیوست. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: چمران مظلوم بود: خاطراتی از شهید چمران، به کوشش علی اکبری، تهران، انتشارات یا زهرا (ع)، ۱۳۹۱، صص

عراق است. جنوبی‌ترین مرز خاکی ایران با عراق، در این استان واقع شده است. همچنین بخش زیادی از مرز آبی ایران و عراق، یعنی رودخانه اروند، در این استان قرار دارد.

خوزستان، رودخانه‌های زیادی دارد که اغلب آن‌ها از ارتفاعات زاگرس سرچشمه می‌گیرند. رشته کوه زاگرس، در شمال خوزستان قرار دارد. این رودخانه‌ها، دامنه‌های زاگرس و دشت‌های خوزستان را سیراب می‌کنند و در مسیر پریچ و خم خود، جلگه‌ها و هورهای زیادی را تشکیل می‌دهند. علاوه بر زمین‌های کشاورزی، قسمت زیادی از منابع نفت و گاز ایران در خوزستان قرار دارد. به دلیل همین موقعیت خاص استان خوزستان بود که دشمن بعضی آن را مورد تاخت و تاز قرار داد، تا با ضربه زدن به خوزستان و مردمش، به انقلاب اسلامی ضربه بزند.

دشت آزادگان، از غرب شهرستان اهواز شروع می‌شود و تا مرز عراق ادامه پیدا می‌کند. این دشت، منطقه‌ای است وسیع، مسطح و هموار که در گذشته به آن «دشت میشان» می‌گفتند.

آب و هوای دشت آزادگان، مثل بیشتر مناطق خوزستان، گرم و مرطوب است و وسعت آن به ۵۸۴۴ کیلومتر مربع می‌رسد. مردم این منطقه، آب شرب خود را از چاه‌هایی که خود حفر می‌کنند،

تأمین می‌کنند. آب کشاورزی نیز از رودخانه‌ها تأمین می‌شود. رودخانه بزرگ کرخه (شاخه شرقی-غربی آن) از شمال دشت آزادگان می‌گذرد و تا مرز عراق ادامه پیدا می‌کند. زمین‌های اطراف این رودخانه، تپه‌ماهورهای رملی است و نسبت به زمین‌های پست جنوب دشت آزادگان، از موقعیت برتری برخوردار است. این تپه‌ماهورها که از نزدیکی‌های اهواز شروع می‌شوند، تا نوار مرزی ادامه پیدا می‌کنند و هر چه جلوتر می‌روند، از ارتفاع‌شان کاسته می‌شود.

این ارتفاعات، از نظر نظامی، دارای اهمیت خاصی هستند. در اکثر نقاط این تپه‌ماهورها، عبور تجهیزات نظامی یا ماشین‌های جاده‌سازی سخت و غیرممکن است، چرا که در مواقع خشکی، خاکی بسیار نرم و روان دارند و هنگام پرآبی و باران و طغیان رودخانه‌ها، گلی چسبنده و باتلاقی پیدا می‌کنند. به همین دلیل، در هر دو موقعیت، حرکت افراد و ماشین‌آلات و تجهیزات، به سختی صورت می‌گیرد.

منطقه دشت آزادگان، قبل از جنگ تحمیلی و بر اساس آمار سال ۱۳۵۵، دارای سه شهر اصلی سوسنگرد، بستان و هویزه بود و همچنین از ۳ بخش، ۶ دهستان و ۱۹۳ روستا تشکیل می‌شد.

مردم دشت آزادگان شیعه‌اند و زبان‌شان عربی است. بیشترشان کشاورز و دامدار هستند. آن‌هایی که به هور نزدیک‌ترند، گاو‌میش هم پرورش می‌دهند. کشاورزها گندم، جو، برنج و تره‌بار می‌کارند، که البته در دوران جنگ، زمین‌های کشاورزی یا در آتش سوختند و یا به صحنه عملیات تبدیل شدند.

تا قبل از جنگ تحمیلی، دهلاویه روستای کم‌اهمیتی در غرب سوسنگرد بود که در کنار جاده سوسنگرد - بستان قرار داشت. این جاده در جنوب رود کرخه قرار دارد و روستاهای فراوانی در حاشیه آن قرار دارند. جاده، از سوسنگرد آغاز شده و پس از عبور از پل سابله که بر روی رودخانه سابله زده شده، به شهر بستان و پس از آن به منطقه مرزی تنگه چزابه می‌رسد.

دهلاویه در ۱۲ کیلومتری غرب سوسنگرد و قبل از پل سابله واقع شده که پس از حمله ارتش عراق، به اشغال دشمن در آمد و پس از آزادی، خط مقدم نیروهای خودی برای دفاع از سوسنگرد بود. این روزها دهلاویه را با نام شهید دکتر مصطفی چمران می‌شناسند، در حالی که دهلاویه شاهد بزرگ‌مردان دیگری همچون علی تجلایی، ایرج رستمی، جواد داغری و ده‌ها شهید رزمنده دیگر

بود که با شهادتشان از این مرز و بوم دفاع کردند. علی تجلایی<sup>۱</sup> با ۵۰ رزمنده تبریزی به دهلاویه رفت تا از سوسنگرد دفاع کند. او در یکی از یادداشت‌هایش درباره مقاومت در دهلاویه نوشته است: «در هجوم دشمن به محور دهلاویه، ده‌ها تانک و نفربر و بیش از ۴۰۰۰ نیروی پیاده شرکت داشتند. با من تماس گرفتند که عقب‌نشینی کنم، در جواب گفتم تا آخرین نفر خواهم ایستاد.»<sup>۲</sup>

□

مرکز حکومت این منطقه در دوره ساسانیان و قرن‌های نخست اسلامی، شهری به نام «نهر تیری» بود. تیری به معنی تیره و تاریک است، زیرا آب کرخه تیره و گل‌آلود بود و از این جهت، شهر بناشده در مجاورت آن را به این نام می‌خواندند.<sup>۳</sup> پس از آن، این

۱. شهید علی تجلایی از فرماندهان سپاه پاسداران در نبرد دهلاویه و سوسنگرد بود که در عملیات بدر شهید شد.

۲. ستاره بدر: پرتوی از حماسه‌های درخشان سردار رشید اسلام شهید علی تجلایی، بازنوشته جلال محمدی، تبریز، ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت سرداران شهید آذربایجان شرقی، لشکر ۳۱ مکانیزه عاشورا، ۱۳۸۴، ص ۵۹

۳. به دلیل این که کرخه از مناطق زیادی عبور می‌کند و سرعت آن در مناطقی از زاگرس، خاک را شسته و همواره گل‌آلود بود. اما پس از احداث سد کرخه، بعد از جنگ تحمیلی، آب‌های بالادست در سد آرامش یافته و گل آن در سد رسوب می‌کند. به همین دلیل، امروزه رنگ آب رود شفاف است.

منطقه «ولایت هویزه» نام گرفت. هویزه در دوران خلفای اسلامی بسیار سرسبز بود و دژ دفاعی منطقه محسوب می‌شد و از دوران قاجاریه، به تدریج نقش خود را در منطقه از دست داد.

در دوران صفویه، مشعشعیان در منطقه دشت آزادگان قدرتمند شدند و تا سال‌ها در قدرت ماندند. اما دوران قاجار (سال ۱۳۰۹)، میان مشعشعیان و قبیله بنی‌طرف، که از قبایل مهم دشت آزادگان است، جنگ سختی در گرفت و بنی‌طرف پیروز شد و به حکومت پانصدساله مشعشعیان پایان داد.

در دوران قاجاریه و اوایل دوره پهلوی، این شهرستان به دلیل وجود احشام و مراتع سرسبز به «دشت میشان» یا «دشت میسان» تغییر نام داد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آزاد شدن سرزمین اسلامی از بند حکومت پهلوی، در سال ۱۳۵۸ نام آن به دشت آزادگان تغییر پیدا کرد.

پس از پیروزی انقلاب، دولت عراق دست‌به‌دامن گروهک‌ها و افراد خودفروخته شد و ضمن برقراری ارتباط با عوامل آن‌ها، به آموزش، تسلیح و تحریک آن‌ها پرداخت تا علاوه بر بهره‌گیری از آن‌ها در جهت راه‌اندازی درگیری‌های منطقه‌ای و انفجار در شهرها و تأسیسات نفتی، زمینه جداسازی خوزستان را هم فراهم کند.



حسین فردوست، دوست و مشاور محمدرضا پهلوی، می گوید: «گروه جبهه‌التحریر، ما حاصل توافق انگلیس و آمریکا در منطقه است... این جبهه، مسلماً بخشی از یک طرح درازمدت بود. در این طرح اگر در شرایط فرضی، محمدرضا پهلوی نمی توانست منافع غرب را در خوزستان تأمین کند، غرب می توانست رأساً از طریق جبهه‌التحریر وارد عمل شود و خوزستان مستقل را با نام عربستان و با حمایت ناسیونالیست‌های عرب ایجاد کند.»<sup>۱</sup>

به همین منظور، جبهه‌التحریر شعارها و فعالیت‌های جدایی طلبانه‌اش را در شهرهای مختلف خوزستان، از جمله سوسنگرد و روستاهای مهم اطراف همچون دهلاویه آغاز کرد. آن‌ها ضمن عضوگیری از مردم بومی، آن‌ها را برای آموزش‌های بعدی به عراق اعزام می کردند و بعد از گذراندن دوره‌های آموزش نظامی و خرابکاری، به همراه مهمات به خوزستان وارد می کردند. از اقدامات جبهه‌التحریر، جاسوسی و رساندن اطلاعات مورد نیاز به ارتش عراق بود. عناصر این گروه، به شناسایی مناطق حساس پرداخته و اطلاعات مربوط به زمین، تأسیسات، عوارض مصنوعی و طبیعی و استعداد پاسگاه‌های مرزی را در اختیار ارتش بعث قرار

۱. سایت رسمی اطلاع‌رسانی حوزه: [www.hawzah.net](http://www.hawzah.net)

می‌دادند. ارتش بعث هم با ایجاد پادگان‌های آموزشی در نزدیکی مرزها، زمینه لازم را برای آموزش جوانان فریب‌خورده فراهم کرده بود و با پرداخت پول و دادن اسلحه، آن‌ها را برای خرابکاری راهی ایران می‌کرد.

این گروه که به نام‌های دیگری مثل خلق عربی‌ها یا پان‌عریسم‌ها هم مشهور بودند، اولین بمب‌شان را در ۱۷ مهر ۱۳۵۸ در یک کتابخانه در شهر بستان منفجر کردند. بیست و نهم همان ماه هم یکی از پل‌های بستان را منفجر کردند. کم‌کم بمب‌گذاری‌ها شدت گرفت و شروع به کاشتن مین در منطقه کردند. ماشین‌های زیادی در اثر برخورد با مین‌هایی که آن‌ها کار گذاشته بودند، منفجر شدند. هنوز آتش جنگ به طور رسمی روشن نشده بود، اما عراقی‌ها از هورالهویزه اسلحه و مهمات به ایران می‌فرستادند. از زمستان ۵۷ تا پاییز ۵۹، ضدانقلاب بیش از ۱۵ بار با سلاح‌های عراقی به نیروهای نظامی ایران حمله کردند. ۱۶ بار در خوزستان بمب گذاشتند و ۸ خودروی ایرانی را با مین‌هایشان منفجر کردند. در این مدت ۱۹ ماهه، ارتش عراق ۲۲ بار حریم هوایی ایران را در این منطقه نقض کرد، ۲۰ بار با نیروهای مرزی خوزستان درگیر شد و ۸ بار پاسگاه‌های مرزی ایران را گلوله‌باران کرد. فعالیت‌هایشان

در آذر ۱۳۵۸ و اردیبهشت ۱۳۵۹ اوج گرفت و از مرداد این سال، نیروهای عراقی با تجهیزات کامل در ۳ کیلومتری نوار مرزی طلاویه قدیم مستقر شدند.

مردم و نیروهای کمی که در مرز بودند، فعالیت عراقی‌ها را که می‌دیدند، می‌فهمیدند آن‌ها آماده می‌شوند تا به ایران حمله کنند. به مقامات خبر دادند، اما نتیجه‌ای نگرفتند. برای همین هم خودشان برای دفاع از سرزمین‌شان برنامه‌ریزی کردند و آماده شدند. علی هاشمی<sup>۱</sup> می‌گوید: «از شهریور ۵۹ که دشمن، ساختن سنگر را شروع کرد، نیروها حرکت‌های مشکوک دشمن را می‌دیدند. فرماندهان، گزارش‌های روزانه می‌فرستادند و ما به تهران منعکس می‌کردیم و اغلب تلفنی پیگیری می‌کردیم. تنگه چزابه، با توجه به موقعیت جغرافیایی‌اش و وجود تپه‌های رملی و دریاچه و نی‌زار، از هر جای دیگری قابل دفاع‌تر بود. پیشنهاد دادم خط مستحکمی در چزابه ایجاد کنیم، اما امکانات داده نمی‌شد. ارتش در تنگه چزابه تانک داشت، اما مهمات کافی برای شلیک نداشت. بنی‌صدر با

---

۱. شهید علی هاشمی، فرمانده سپاه پاسداران حمیدیه در آغاز جنگ تحمیلی بود که بعدها قرارگاه مشهور نصرت را برای آماده‌سازی عملیات در نقاط مختلف هور تأسیس کرد.

این که از مرز بازدید کرده بود و قول داده بود نیرو بفرستد، اما کاری انجام نداد و دنبال سیاست‌های خودش و قبضه قدرت بود.»<sup>۱</sup>

---

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، حمید طرفی، قم: نسیم حیات؛ تهران: صریر، ۱۳۸۶، ص ۲۱۰

## ۲ فصل دوم

جنگ رسمی و همه‌جانبه، با تهاجم گسترده نیروی هوایی عراق در ظهر روز ۳۱ مهر ۱۳۵۹ آغاز شد. آن‌ها ابتدا ۱۹ نقطه مهم، از جمله فرودگاه‌های ایران را هدف قرار دادند و بعد به پاسگاه‌های مرزی حمله بردند. پهنه اصلی هجوم عراق، استان خوزستان بود و اهواز (به قول عراقی‌ها، الاحواز) مهم‌ترین شهری بود که عراقی‌ها آرزوی گرفتنش را داشتند.

ارتش عراق برای تصرف اهواز و نهایتاً اشغال خوزستان، می‌بایست دشت آزادگان را پشت سر می‌گذاشت و با تصرف شهرهای اطراف اهواز و از غرب و جنوب، شهر را به خطر می‌انداخت. وسعت منطقه ایجاب می‌کرد که دشمن با توان قابل

توجه‌ای وارد عمل شود. عراقی‌ها به لحاظ پیش‌فرض‌های غلط خود مبنی بر استقبال مردم بومی از اقدامات تجاوزگرانه آن‌ها، حمله را کار دشواری محسوب نمی‌کردند. اما وجود هورالهوریه، عملاً قوای تجاوزگر را تجزیه می‌کرد و پیشروی بین باتلاق و نزارها کار سختی بود. بدین سبب، لشکرهای زرهی که مأموریت اشغال دشت آزادگان و محاصره اهواز از سمت غرب را عهده‌دار بودند، مجبور شدند با دو فرماندهی مستقل و از دو محور کاملاً مجزا به این منطقه هجوم بیاورند:

### **محور اول: چزابه - بستان - سوسنگرد - اهواز**

جاده چزابه - بستان - سوسنگرد، از نظر نظامی محور مهمی به حساب می‌آمد. در عین حال، رود کرخه که این محور را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرده است نیز اهمیت داشت؛ چون بخش بالایی باز و قابل گسترش است، اما به جهت رملی بودن بسیاری از زمین‌های آن، وضعیت دشوار را بر نیروهای نظامی تحمیل می‌کند. در جنوب کرخه نیز وجود رودخانه‌های فرعی عریض سبب تجزیه نیروهای نظامی می‌شود. بیشترین نیروهایی که در دهلاویه و اطراف آن با مردم و رزمندگان درگیر شدند، نیروهای همین محور بودند.

## محور دوم: طلائییه - جفیر - کرخه کور - اهواز

این منطقه دشت وسیعی است که هر چند به دلیل مسطح بودن، برای حرکت و مانور قوای زرهی بسیار مناسب است، اما هورالهوریه از غرب، کارون از شرق و کرخه کور از شمال، سه مانع طبیعی بزرگ محسوب می شوند که میزان پیشروی نیروهای مهاجم را محدود می کنند.

□

پاسگاه سوبله در شمال چزابه، اولین نقطه تهاجم دشمن در محور چزابه - سوسنگرد بود. نیروهای ژاندارمری و نیروهای مردمی و سپاه، در مقابل لشکر زرهی عراقی ها مقاومت می کردند، در حالی که سنگینترین سلاح شان یک تفنگ ۱۰۶ و یک خمپاره انداز بود. نیروهای عراقی پس از اشغال پاسگاه های مرزی، از چزابه به سمت شمال بستان حرکت کردند. مدافعان بستان بیشتر بودند، عراقی ها هم شدیدتر عمل می کردند.

روز چهارم مهر، ارتش عراق توانست بستان را اشغال کند و آن را پایگاهی برای تسخیر سوسنگرد قرار دهد. از این دوره، بیشترین خبرهایی که هم اکنون در دست است، اخبار مربوط به شهر سوسنگرد است. روستاهای حاشیه جاده سوسنگرد - بستان،

چنان کوچک بودند که در برابر پیشروی و هجوم سهمگین ارتش عراق، اهمیت چندانی نداشتند و به همین خاطر کمتر از آن‌ها نام برده شده است. دهلاویه نیز یکی از همین روستاهای حاشیه جاده سوسنگرد - بستان بود.

تلاش مدافعان بستان نتوانست از پیشروی دشمن در محور شمالی جلوگیری نماید. دشمن تا تپه‌های الله اکبر<sup>۱</sup> جلو آمده بود و پل سابله زیر آتش بود. ارتش عراق بدون حرکت از جاده بستان - سوسنگرد که در جنوب رود کرخه قرار دارد، از شمال رود کرخه و از میان ارتفاعات رملی پیشروی کرد.

در هشتمین روز جنگ، عراقی‌ها سوسنگرد را از شمال دور زدند و به حمیدیه<sup>۲</sup> رسیدند. بر روی رودخانه کرخه پل زدند و تانک‌ها وارد شهر شدند. سوسنگرد سقوط کرد. از سوی دیگر، یگان‌هایی از ارتش عراق، قسمت‌هایی از جاده سوسنگرد - بستان را به اشغال در آوردند و تمام منطقه به محاصره در آمد. این حرکت سریع دشمن، موجب وحشت روستاییان منطقه شد. گروه‌هایی از مردم دهلاویه

---

۱. بلندترین ارتفاعات دشت آزادگان. این ارتفاعات در سرنوشت جنگ بسیار اهمیت داشت.

۲. شهری در شمال اهواز و جنوب سوسنگرد



که توانستند، از منطقه فرار کردند و گروهی دیگر در دهلاویه به دام افتادند. عناصر ضدانقلاب با فرماندهی عراقی‌ها پمپ بنزین، شهربانی، بیمارستان و ... سوسنگرد را به تصرف درآوردند.

خبر محاصره اهواز و سقوط سوسنگرد به امام رسید. امام فرمود: «مگر جوانان اهواز مرده‌اند؟» این سخن به گوش مدافعان رسید و بین‌شان غوغا شد. علی غیوراصلی<sup>۱</sup>، مسؤول آموزش سپاه اهواز که جوانی خوش‌فکر و خوش‌سیما بود، سریع نیروهای آماده‌اش را در چهارده تیم دو نفری آر.پی.جی زن سازماندهی کرد و شبانه به سمت کمین‌گاه عراقی‌ها راه افتاد. آن‌ها تا سه‌راه حمیدیه سواره رفتند و از آن‌جا پیاده مسیر را طی کردند.

گروه علی غیوراصلی ساعت چهار بامداد، در حمیدیه به تانک‌های عراقی حمله کردند و آن‌ها را به آتش کشیدند. عراقی‌ها که غافلگیر شده بودند، به دستور فرمانده‌شان عقب‌نشینی کردند. تعدادی از تانک‌های خود را سالم رها کردند و به سمت کرخه کور فرار کردند. بعد از این عقب‌نشینی، جاده حمیدیه -

---

۱. علی غیوراصلی، قبل از انقلاب، ارتشی بود و بخشی از دوره‌های نظامی را خارج از کشور گذراند. وی به دلیل مخالفت با رژیم پهلوی، زندانی و پس از انقلاب آزاد شد و به نیروهای سپاه پیوست، او در سن ۲۷ سالگی به شهادت رسید.

سوسنگرد آزاد شد.

روز دهم مهر ۱۳۵۹، رزمندگان به سوسنگرد رسیدند و شهر را آزاد کردند. فرماندار ضدانقلاب منصوب شده از طرف جبهه‌التحریر اعدام شد. نظامیان عراقی که با عجله عقب می‌رفتند، در راه گرفتار روستاییانی شدند که موقع حمله بسیار اذیت‌شان کرده بودند. منصور منشاوی<sup>۱</sup> می‌گوید: «پس از شکست عراق در حمیدیه و سوسنگرد، سربازان عراقی پیاده و سواره در حال فرار بودند که مردم به آن‌ها حمله کردند. مردم از آن‌ها انتقام می‌گرفتند. تعداد زیادی از سربازان عراقی به دست همین مردم اسیر شدند.»<sup>۲</sup>

رزمندگان به سمت بستان رفتند و وقتی به شهر بستان رسیدند، دیدند که دشمن این شهر را تخلیه کرده و به مرز گریخته است. در همین عملیات بود که علی غیور اصلی (فرمانده عملیات)، محمود مراد اسکندری، اصغر گندمکار<sup>۳</sup> و دو تن دیگر از رزمندگان به شهادت رسیدند؛ اما اعتماد به نفس نیروهای سپاه پاسداران بیشتر شد.

۱. منصور منشاوی از اهالی و مدافعان دشت آزادگان بود.

۲. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۳۱۴

۳. شهیدان محمود مراد اسکندری و اصغر گندمکار از جوانان سپاه پاسداران و اهل خوزستان بودند.

مدافعان، سوسنگرد و بستان را آزاد کردند و دوباره درگیری‌ها به مرز چزابه رسید. طی این مدت، دهلاویه از حمله دشمن مصون مانده بود. این روستا در حاشیه جاده بستان - سوسنگرد قرار دارد و مردم روستا شاهد جنگی سنگین در سوسنگرد بودند. اگر این شهر به دست عراقی‌ها تصرف می‌شد، دهلاویه پشت جبهه دشمن قرا می‌گرفت. به همین دلیل، اولین گروه از روستا کوچ کردند. آنچه را که می‌توانستند، برداشتند و به راه افتادند. مقصد همه روستاییان این منطقه، شهر حمیدیه و اهواز بود. گمان می‌کردند این درگیری‌ها فقط چند روز به طول می‌انجامد و به فروکش کردن آتش نبرد، دوباره به روستایشان باز می‌گردند.

ارتش عراق از سیلی محکمی که خورده بود، عصبانی بود و به دنبال جبران می‌گشت. این بار حمله را از سمت بستان و جاده بستان - سوسنگرد سازماندهی کرد.

عراق در روز ۱۹ مهر ۱۳۵۹، دوباره به بستان حمله کرد، ولی با مقاومت مدافعان شهر روبه‌رو شد. دشمن شهر را رها نکرد و آن را به شدت زیر آتش گرفت. عده‌ای از مردم که هنوز بستان را ترک نکرده بودند، مجبور به مهاجرت به شهرهای اطراف شدند. دو روز بعد، یعنی ۲۱ مهر، دوباره به بستان حمله شد. کار به نبرد تن

به تن کشید و مدافعان با مهمات کم، با دشمن مقابله می کردند؛ تا این که شهر به اشغال ارتش عراق در آمد.

پس از اشغال بستان، دشمن سعی داشت از دو سمت (شمال کرخه و جاده بستان - سوسنگرد) پیشروی کند. آن ها برای حمله به سوسنگرد، فشار را از طرف شمال و شرق دهلاویه به سوسنگرد بیشتر کردند. از عصر روز ۲۷ مهر، ارتش عراق از تپه های الله اکبر به طرف شهر حرکت کرد و از شمال تا دو کیلومتری شهر پیش آمد. از سمت غرب هم از سابله حرکت کرد و در روز ۲۸ مهر تا دهلاویه پیش آمد. از این روز، روستای دهلاویه هم وارد جنگ شد.

همچنان که قبلاً گفته شد، دهلاویه در شمال غرب سوسنگرد قرار دارد. دشمن در چند روز اول جنگ، نتوانست از سمت جاده بستان - سوسنگرد به سوی سوسنگرد پیشروی کند و ناچار به پیشروی از سمت شمال منطقه (تپه های الله اکبر) شد. واحدهای محدودی هم که در این منطقه عمل می کردند، رفت و آمدشان از روی جاده سوسنگرد - بستان بود. در آن چند روز، روستاهای دو سمت جاده بستان - سوسنگرد، از حمله دشمن در امان ماندند. اما با تصرف بستان، دشمن این بار حمله خود را از امتداد این جاده سازماندهی کرد و پیش آمد.

از روز ۲۹ مهر، بیست تانک عراقی در جبهه شمالی سوسنگرد مستقر شدند. به این ترتیب، حلقه محاصره سوسنگرد روز به روز تنگ تر می‌شد. تانک‌های دشمن در کل محدوده به ۹۰ دستگاه می‌رسیدند. به تدریج دهلاویه خالی از سکنه شده بود و اهالی روستا به شهرها و روستاهای شرقی تر رفته بودند.

در گزارش‌های سپاه سوسنگرد، در وصف آن روزها نوشته شده که سوسنگرد از نظر مواد غذایی و بنزین شدیداً در مضیقه است. نیروهای عراقی بین سوسنگرد و بستان مستقر شده بودند. آن‌ها از جاده بستان - سوسنگرد تا پل سابله پیش آمدند، اما دهلاویه بین پل سابله و سوسنگرد قرار داشت و تا آن زمان به دست دشمن نیفتاده بود. عراقی‌ها برای عبور نیروهایشان از پل سابله، از طرف دهلاویه تهدید می‌شدند. برای همین هم این منطقه را به شدت زیر آتش گرفتند، اما مقاومت رزمندگان و همچنین ممانعت رودخانه کرخه از شمال، نمی‌گذاشت وارد دهلاویه شوند. دهلاویه از همه طرف در تیررس بود.

از روستاهای حاشیه جاده سوسنگرد - بستان، در گزارش‌های جنگی، کمتر نام برده شده است. آن‌چه در زیر می‌آید، مجموع گزارش‌هایی است که در گزارش‌های روزانه جنگ که توسط ستاد

عملیات جنوب تهیه می‌شد، درباره دهلاویه آمده است:

«۲۹ مهر ۱۳۵۹- نیروهای عراقی در ۳ کیلومتری رودخانه کرخه کور به طرف جاده مستقر هستند و به سوی آن شلیک می‌کنند. همچنین از آن سوی رودخانه تا نزدیکی بلندی‌های الله‌اکبر رسیده‌اند و از طرف جاده، در نزدیکی دهات دهلاویه، در ۱۰ تا ۱۵ کیلومتری سوسنگرد مستقر هستند.<sup>۱</sup>»

۲۹ مهر ۱۳۵۹- طبق آخرین خبر، نیروهای عراقی از آن طرف رودخانه تا نزدیکی‌های الله‌اکبر و از طرف جاده [سوسنگرد- بستان] تا نزدیکی دهات دهلاویه (در ۱۲ کیلومتری سوسنگرد) رسیده‌اند.<sup>۲</sup>

یکم آبان ۱۳۵۹- طبق اطلاع سماجا [ستاد مشترک ارتش] یک ستون از نیروهای دشمن در ۶ کیلومتری قریه دهلاویه در کوه‌های الله‌اکبر، یک ستون در محور سابله سوسنگرد و یک ستون در قریه حمودی سعدون در نزدیکی رودخانه کرخه کور مستقر هستند. از قرار اطلاع، بعضی از این نیروها هنوز عملیاتی علیه نیروهای خودی

۱. گزارش روزانه جنگ، جلد اول: شش ماهه دوم ۱۳۵۹، تنظیم و تدوین احمد

دهقان، تهران، مرکز نشر آثار شهید حسن باقری، ۱۳۸۹، ص ۱۱۹

۲. همان، ص ۱۲۲

انجام نداده‌اند.<sup>۱</sup>

۴ آبان ۱۳۵۹- به گزارش یک منبع موثق، نیروی پیاده دشمن در جاده بستان - سوسنگرد، در روستای دهلاویه (در ۱۲ کیلومتری سوسنگرد) مستقر است و عده‌ای از اعضای جبهه‌التحریر که حدود ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر و اکثراً ملبس به لباس عربی و مسلح به کلاشینکف و آر.پی. جی هستند، به سرپرستی مکلف حیدری و علی عامر با آن‌ها همکاری می‌کنند. ۷ دستگاه نفربر در جلوی آن‌ها سنگر حفر کرده‌اند و استتار شده است. تعدادی از نفرات پیاده در روستای دهلاویه و تعداد دیگری در اطراف جاده سنگر انفرادی حفر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

۱۱ آبان ۱۳۵۹- به گزارش سپاه سوسنگرد، در تاریخ ۵۹/۸/۹ نیروهای مستقر در سابله تعویض و تقویت شده‌اند، ولی هنوز هویت نیروهای جایگزین دقیقاً مشخص نیست. احتمالاً این نیروها عراقی نبوده و از کشور عربی دیگری هستند. نیروهای دشمن در اطراف روستای سابله از مردم خواسته‌اند به محل زندگی خود بازگردند و بعد از مراجعت، عده‌ای از آن‌ها را مجبور کرده‌اند که شناسنامه‌های

---

۱. همان، ص ۱۳۷

۲. همان، ص ۱۴۰

خود را عوض کرده و به نفع دولت عراق و علیه جمهوری اسلامی وارد نبرد شوند. به گفته سپاه، مردم منطقه بعد از این جریان، از روستاهای خود متواری شده‌اند. نیروهای دشمن در روستای سیدشیب در نزدیکی دهلاویه مرتب در رفت و آمد هستند.<sup>۱</sup>

۱۵ آبان ۱۳۵۹- نیروهای متجاوز در ساعت ۱۰:۳۰ روز جاری با هفت دستگاه تانک، چند جیپ و خودرو و تعدادی افراد پیاده، قصد پیشروی به طرف دهلاویه را داشتند که بعد از مقاومت برادران، مجبور به فرار به طرف پل سابله شدند.<sup>۲</sup>

۱۶ آبان ۱۳۵۹- گزارش سپاه سوسنگرد حاکی است ساعت ۱۴:۰۰ امروز آتن فرستنده تلویزیون بستان توسط دشمن متجاوز پایین کشیده شد. ساعت ۱۱:۰۰، دو دستگاه ريو حامل مواد منفجره که از بستان به طرف روستای دهلاویه در حرکت بودند، با آتش توپخانه جمهوری اسلامی مجبور به بازگشت شدند. در ساعت ۱۸:۳۰ درگیری شدیدی در نزدیکی دهلاویه به وجود آمد که در نتیجه حدود ۲۰ نفر از مزدوران بعثی به هلاکت رسیدند و تعدادی از آنان مجروح شدند. به گفته برادران پاسدار، دشمن هنوز

---

۱. همان، ص ۱۶۳

۲ همان، ص ۱۷۶



کشته‌های خود را از منطقه جمع نکرده است.

گزارش یک منبع خودی از بستان حاکی است:

۱. نیروهای عراقی در روستای دهلاویه وسایل مردم را به غارت برده و تعدادی از منازل مسکونی را منهدم کرده‌اند. آن‌ها ۲ نفر از اهالی را دستگیر کرده و به همراه خود تا نزدیکی پل سابله برده و در آن‌جا آزاد کردند.

۲. عراقی‌ها بلافاصله بعد از ورود به روستای دهلاویه، منطقه الله‌اکبر و سوسنگرد را به گلوله بستند که به گفته برادران، تعدادی از گلوله‌ها به شهر اصابت کرد. تعداد نیروهای فوق ۸ تانک و نفربر بود.<sup>۱</sup>»

سر در گمی نیروهای خودی و دشمن در این منطقه، موجب شده بود که در بسیاری از روستاها، نیروهای خودی و دشمن تردد کنند و گاهی در اختیار نیروهای خودی و گاه در اختیار دشمن باشد. اما با پیشروی دشمن از سمت بستان و پل سابله، که با هدف محاصره و اشغال سوسنگرد صورت گرفت، جنگ دوباره به سوی دهلاویه کشیده شد.

در ۱۹ آبان، عراقی‌ها عملیات بزرگی را آغاز کردند تا دهلاویه را

که بر سر راه سوسنگرد قرار داشت، اشغال کنند. مقاومت سرسختانه نیروهای خودی و پشتیبانی توپخانه حمیدیه، نگذاشت عملیات ارتش دشمن به نتیجه برسد. آن‌ها از روی ارتفاعات الله‌اکبر، بر کل منطقه دید داشتند و آن را می‌کوبیدند. هلی‌کوپترهای ایران تا حدودی جلوی ضربات دشمن را از روی ارتفاعات می‌گرفتند، اما عراقی‌ها فوراً نیرو جایگزین می‌کردند. در گزارش سپاه سوسنگرد آمده است: «امروز نیروهای دشمن شروع به پیشروی به سوی سوسنگرد کردند که در دهلاویه با مقاومت شدید نیروهای اسلام مواجه شدند. در این درگیری، ۸ دستگاه تانک دشمن منهدم شد و یک ماشین مهمات هنگام عبور روی مین رفت. تلفات سنگینی به دشمن وارد آمد و حدود ۱۰۰ نفر کشته شدند. از نیروهای خودی ۲۴ نفر زخمی شدند و ۲ غیرنظامی و ۵ تا ۸ پاسدار اعزامی از تهران و تبریز به شهادت رسیدند.»<sup>۱</sup>

حمله به دهلاویه در روز بعد ادامه پیدا کرد. گزارش از سابله حاکی بود که در دهلاویه، نیروهای عراقی خانه‌های مردم را به غارت برده‌اند. صبح روز ۲۳ آبان بود که دشمن با آتش سنگین

۱. اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: سند شماره ۰۰۱۶۰۴ و همچنین رجوع کنید به: روز شمار جنگ؛ هویزه، آخرین گام‌های اشغالگر، علی‌رضا لطف‌الله‌زادگان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران.

توپخانه و بمباران هوایی، سوسنگرد را کویید و تا نزدیک ظهر، از سمت جنوب، خود را به روستای ابوحمیظه<sup>۱</sup> رساند. پنجاه نفر از نیروهای ایرانی را در روستا اسیر کردند و روستا به دست آنها افتاد. شش نفر از مدافعان هم شهید شدند.

قوای دشمن از دو سمت سابله، با کمک ۴۰ دستگاه تانک و از طرف دهلاویه که دیگر خط مقدم نیروهای ایرانی شده بود، به سمت سوسنگرد پیش آمدند. نیروهای خودی در دهلاویه تا ساعت ۱۸ مقاومت کردند. «از غرب سوسنگرد، نیروهای خودی در دهلاویه (در جاده سوسنگرد - بستان) با نیروهای عراقی درگیر شدند. تا این ساعت برادران ۳ دستگاه تانک را منهدم کرده‌اند. تعداد شهدا و مجروحین مشخص نشده است. به علت قطع جاده، امکان انتقال زخمی‌ها به اهواز نیست.»<sup>۲</sup>

وقتی تاریکی شب فرا رسید، توان مدافعان و مهمات آنها کاهش یافته بود و بسیاری هم شهید شده بودند. مدافعان برای کمک به سوسنگرد، از دهلاویه عقب‌نشینی کردند و با به‌جا گذاشتن ده‌ها شهید، به سوسنگرد رفتند و دهلاویه به دست دشمن

۱. روستای ابوحمیظه در ۳ کیلومتری سوسنگرد قرار دارد.

۲. روزشمار جنگ؛ هویزه، آخرین گام‌های اشغالگر، ص ۱۹۷

افتاد. به این ترتیب، سوسنگرد از سه طرف (دهلاویه، تپه‌های الله اکبر و ابوحمیظه) محاصره شد. سپاه پاسداران در گزارشی دیگر از این وضعیت، اعلام کرد: «در حال حاضر هیچ راهی برای نجات زخمی‌ها و تخلیه شهدا وجود ندارد، مگر از طریق رودخانه که باید بلم<sup>۱</sup> در اختیار باشد. آتش توپخانه دشمن ادامه دارد. هیچ نقل و انتقالی امکان ندارد. در مقابل هر گلوله که از طرف نیروهای خودی شلیک می‌شود، دشمن صدها گلوله به سمت شهر روانه می‌کند.»<sup>۲</sup>

ساعت ۱۶ روز ۲۴ آبان ۱۳۵۹، تعدادی از نیروهای عراقی، با ده تانک دروازه شرقی شهر را گرفتند. عراقی‌ها از غرب و سایر جهات نیز شهر را محاصره کرده بودند. ساعت ۱۷ جاده هویزه - سوسنگرد بسته شد. تعداد شهدا هر لحظه بیشتر می‌شد و تمام مدت شهر را با خمپاره و توپخانه می‌کوبیدند. مدافعان فقط توانستند بخشی از مجروحان را از طریق رودخانه عبور دهند تا به جاده حمیدیه برسانند.

دشمن برای فشار بیشتر، با تاریک شدن هوا، هشتاد تانک و

۱. نوعی قایق

۲. اطلس دشت آزادگان در جنگ، ابوالقاسم حبیبی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۵۸

نفربر به استعداد قوای خود اضافه کرد. حلقه محاصره تنگتر شد. چند تانک تا ده متری مسجد جامع (مقر مدافعان) جلو آمدند، که با انهدام دو تانک، بقیه عقب کشیدند. دیگر جای سالمی در شهر نمانده بود. وضعیت به گونه‌ای بود که کسی احتمال زنده ماندن خود را نمی‌داد. بنابراین رزمندگان به یکدیگر وصیت می‌کردند. در روز ۲۶ آبان، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای (نماینده امام خمینی علیه‌السلام) در شورای عالی دفاع که از ابتدای شروع جنگ در جنوب مستقر شده بود) نام‌های نوشت که در آن خیانت‌ها و سهل‌انگاری‌های بنی‌صدر و افراد مشابه، در آغاز جنگ و خصوصاً عملیات سوسنگرد مشخص شده است.

متن کامل نامه به همراه نامه دکتر مصطفی چمران نماینده امام در شورای عالی دفاع چنین است:

«سرکار سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر ۲۹ زرهی

با سلام

شنیدم تیمسار ظهیرنژاد به شما تلفن کرده‌اند که تیپ ۲ فردا وارد عمل نشود، مگر بنا به امر و منظورشان امر آقای رییس جمهور است. من این عدول از تصمیم جلسه عصر را قابل توجیه نمی‌دانم.

این به معنای تعطیل و یا به ناکامی کشاندن عملیات فردا است. استعداد دشمن چنان است که آن دو گروهان پیاده یارای کار درستی در برابر آن ندارند و اگر تیپ وارد عمل نشود، در حقیقت تک انجام نگرفته است. صبح اگر برای تصمیم نهایی بخواهیم منتظر آمدن تیمسار ظهیرنژاد بمانیم، وقت خواهد گذشت. جوانان ما در سوسنگرد حداکثر تا صبح مقاومت خواهند کرد و صبح زود اگر ما قدری بار دشمن را سبک نکنیم، همه نابود خواهند شد و شهر کاملاً سقوط خواهد کرد. خلاصه به نظر و تشخیص ما کار باید بر همان منوال که عصر صحبت شد، پیش رود و تیپ آماده باشد که صبح وارد عمل شود. در غیر این صورت، مسؤلیت سقوط سوسنگرد با هر کسی است که از این تصمیم عدول کرده است.

سید علی خامنه‌ای<sup>۱</sup>

متن نامه دکتر مصطفی چمران برای تأکید بر اجرای دستور آیت‌الله خامنه‌ای چنین بود:

«من رسماً اعلام جرم می‌کنم. به نام نماینده امام و نماینده

شورای عالی دفاع از این همه اهمال و اتلاف وقت و به هدر رفتن خون جوانان شکایت دارم. چند روزی است که فریاد می‌کشم تا بالاخره دیشب جوابی شنیده شد. امروز انتظار عمل داشتم، متأسفانه نشد. امروز صبح در حضور سرکار [اشاره به سرهنگ قاسمی] و سرهنگ شهبازی ایرادات و نظرات خود را گفتم و شما فکر کردید و جواب دادید که فردا صبح زود انجام می‌شود؛ و الان می‌بینم که می‌خواهند به تأخیر بیندازند و این یعنی مرگ ۵۰۰ جوان و سقوط سوسنگرد و حمیدیه و اهواز، و من در این صورت همه شما را در مقابل خدا و خلق مسؤول می‌دانم.

دکتر چمران<sup>۱</sup>





## فصل سوم

طرح شکستن محاصره سوسنگرد، در جلسه‌ای با شرکت فرماندهان ارتش، سپاه و ستاد جنگ‌های نامنظم، نماینده امام در شورای عالی دفاع و استانداری خوزستان آماده شد.

ستاد جنگ‌های نامنظم، ستادی بود که در سال ۱۳۵۹ در خوزستان، برای فرماندهی جنگ و عملیات چریکی، توسط دکتر مصطفی چمران تأسیس شد. بعد از ارائه نامه و دیدار آیت‌الله خامنه‌ای و دکتر مصطفی چمران خدمت امام خمینی علیه السلام که هر دو نماینده ایشان در شورای عالی دفاع و نماینده مجلس شورای اسلامی بودند، امام اجازه انجام عملیات برای نجات خوزستان

را دادند. دکتر چمران با یک هیأت ۶۰ تا ۷۰ نفره به سمت اهواز حرکت کرد. در شهر اهواز، به فرماندهی او گروهی تشکیل شد. هر روز که می‌گذشت، جوانان زیادی به این گروه می‌پیوستند و تشکل و سازماندهی آن بیشتر و بزرگ‌تر می‌شد. بالاخره روز ۲۶ آبان ۵۹ رسید و عملیات شکستن محاصره سوسنگرد آغاز شد. دکتر چمران واقعه فتح سوسنگرد را چنین نقل کرده است:

«حمله ما ۲۶ آبان ۵۹ شروع شد. تانک‌های ارتش خودی در ابوحمیظه سنگر گرفته بودند. تیمسار فلاحی و مهندس غرضی با من (دکتر مصطفی چمران) همراه شدند تا به سوسنگرد برویم. تصمیم این بود که حمله را با گروه‌های چریکی آغاز کنیم و جنگ را از حالت تعادل در بیاوریم. چند گروه مختلف برای دفاع عازم شده بودند. قرار شد تیمسار فلاحی عقب‌تر بماند و فرماندهی کند. مسؤولیت گروهی را به عهده گرفتیم و پیش رفتیم. از کنار جاده سوسنگرد، مستقیم می‌رفتیم به سمت هدف. توپخانه عراق به شدت ما را می‌کوبید. اشک شوق برای دیدار دوستانم که در سوسنگرد محاصره شده بودند، نمی‌گذاشت جلوی پایم را درست ببینم. سه روز بود که هیچ کدامشان غذا نخورده بودند. نیمی از راه را رفتیم که دیدم تانکی از دور به طرف ما می‌آید.

به همراهانم گفتم: «سنگر بگیرید!» یکی از آن‌ها رفت تا شکارش کند، تانک عقب رفت. بقیه تانک‌ها در حال آرایش گرفتن نظامی بودند. توپخانه ما ساکت بود و نظم‌شان را به هم نمی‌زد. آتش عراقی‌ها شدیدتر و قویتر از ما بود. فوری نشستیم، نام‌های برای تیمسار فلاحی نوشتیم، برایش موقعیت‌مان را شرح دادم و درخواستم را نوشتیم. نامه را دادم دست یکی از دوستان تا برایش ببرد.

به حرکت خودمان ادامه دادیم. نزدیک شهر رسیده بودیم که ناگهان از طرف راست، گرد و غبار بلند شد و از میانش تانک‌ها و زره‌پوش‌ها نمایان شدند. مستقیم سمت ما می‌آمدند. به یکی از جوان‌ها گفتم: «برو اولین تانک را تو شکار کن.»

شلیک کرد. رفت کمانه کرد و به گوشه جلویی زنجیر تانک خورد. خدمه تانک پیاده شدند و فرار کردند. بقیه تانک‌ها ایستادند. تانکی از بین‌شان جدا شد و به سمت شرق رفت. فهمیدم می‌خواهد دورمان بزند. به یکی از جوان‌ها گفتم: «آن را به هر قیمتی شده، بزن.»

شلیک کرد. نخورد. جوان دیگری رفت و شلیک کرد. گلوله او هم به خطا رفت. نمی‌دانستم باید چه کار کرد. گلوله آرپی.

جی تمام شده بود. جوان‌ها بلند شدند الله اکبر گفتند، دویدند طرف تانک‌ها! می‌دویدند و فریاد می‌زدند. به خودم لرزیدم. گفتم: «الآن درویشان می‌کنند.»

انتظارش را نداشتم که تانک‌ها عقب‌نشینی کنند. دستور دادم به شرق برویم تا از محاصره خارج شویم. کمی آن طرفتر، دیدم تانک‌ها در خط مستقیم و هماهنگ به طرف مان می‌آیند. کنارشان هم حدود صد نفر پیاده حرکت می‌کردند و مسلسل به‌دست، هر جنبه‌ای را هدف می‌گرفتند. برای یک لحظه احساس کردم اگر از چنگال‌شان در نرویم، همگی شهید می‌شویم. فکری انتحاری به سرم زد.

راهم را ۱۸۰ درجه کج کردم به سمت غرب. اکبر چهرگانی و اسدالله عسگری هم همراهم شدند. توجه عراقی‌ها به ما جلب شد. دوستان مان را رها کردند و به طرف ما آمدند. تا این جا موفق شده بودیم. رفتیم از داخل یکی از کانال‌های آب و از زیر، خودمان را به آن طرف جاده سوسنگرد رساندیم. گاهی اکبر سرک می‌کشید و می‌گفت: «صد متری ما هستند.» یا «فقط پنجاه متر.»

خط اول‌شان با پنجاه تانک و نفربر پیش می‌آمد. خط دوم و سوم هم داشتند. فاصله‌شان آن قدر کم شد تا این که به نزدیکی

جاده آسفالته سوسنگرد رسیدند. مجبور شدیم برویم پشت تلی از خاک پناه بگیریم که نیم متر بیشتر ارتفاع نداشت. اکبر سمت چپم و عسگری سمت راستم قرار گرفتند. مطمئن بودیم شهید می شویم. اکبر زیر لب گفت: «آن قدر از شان می کشیم تا کشته شویم.»

چهار تا تانک و زره پوش آمدند بالای جاده و تمام دشت را گرفتند زیر رگبار گلوله هایشان. کماندوها هم آمدند. سرتاسر جاده پوشیده از عراقی ها بود. فاصله شان با ما هفت هشت متر بیشتر نبود. تیری به کلاه خود اکبر خورد و آن را سوراخ کرد. اکبر افتاد. کاری نمی توانستم بکنم. پریدم آن طرف تل و شلیک کردم. عقب نشینی کردند. دوباره خودم را سمت دیگری پرت کردم. گلوله توپ آمد و درست سر جای قبلی ام اصابت کرد. یک تکه آهن داغ و سنگین به پای چپم خورد و خون فوران زد. دست از شلیک نکشیدم. مدام جا عوض می کردم. تیری آمد و به همان پای مجروحم خورد. می غلتیدم و می خزیدم و فقط شلیک می کردم. در ده متری ام، چند نفر زانو زدند و آماده شلیک بودند. روی شان رگبار بستم. فرماندهی شان دستور عقب نشینی داد. نمی توانستند معطل یک نفر بشوند.

با این پای زخمی، باید یک ماشین مرا به شهر می‌رساند. به آخرین کامیونی که از جاده رد شد، شلیک کردم. همه سربازهایش فرار کردند و کامیون، روشن رها شد. مهمه دور شدن‌شان را می‌شنیدم. یک ساعت طول کشید. احساس می‌کردم هنوز نزدیک هستند. سینه‌خیز و محتاط جلو رفتم. به هر طرف سرک می‌کشیدم تا ببینم کسی هست یا نه. به سمت اکبر رفتم. هر چه صدایش زدم، جواب نداد. عسگری را صدا زدم. گفت: «من این جایم.» باورم نمی‌شد. مخفی شده بود و سالم بود. گفتم: «برو ببین اکبر چی شده؟»

صدای ضجه‌اش آمد و فهمیدم اکبر شهید شده. صدایش زدم تا برگردد کنارم. وقتی خونریزی پایم را دید، حسابی نگران شد. گفتم: «برو ببین چه خبر است؟ زود برگرد.»

برگشت و گفت: «همه رفته‌اند، دکتر. خبری نیست.» ساعت دوازده، دوستم کاویانی آمد. فکر می‌کرد شهید شدم. با کاویانی و عسگری، سوار همان کامیون شدیم و برگشتیم کنار تیمسار فلاحی تا با هم به سوسنگرد برویم.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، محاصره سوسنگرد شکسته شد و نیروهای خودی

۱. مصاحبه تلویزیونی دکتر مصطفی چمران پس از آزادی سوسنگرد

توانستند ارتش عراق را عقب برانند. عراقی‌ها از شهر عقب نشستند و در شمال در کوه‌های الله‌اکبر و در غرب، در میانه راه سوسنگرد و دهلاویه سنگر گرفتند.

دهلاویه همچنان در اشغال دشمن بود.

□

دکتر رضا امراللهی<sup>۱</sup> از اعضای ستاد جنگ‌های نامنظم، در خاطره‌ای از سال اول جنگ می‌گوید: «یک روز صبح، از دفتر ستاد تهران با من تماس گرفتند و گفتند که یک عده موتورسوار آمده‌اند، می‌خواهند ببینند در ستاد ما کار کنند، اما ظاهرشان ناجور است. مشکوک هم هستند و مثل لات و لوت‌ها می‌مانند. به آن‌ها گفتم تا عصر نگه‌شان دارید تا بیایم. عصر که برگشتم ستاد، آن‌جا بودند. شک کردم که نکند برای جاسوسی آمده باشند. برای همین رفتم و دکتر چمران را آوردم. گفتم: «این‌ها هستند.»

بعد خودم رفتم دست به سرشان کردم تا بروند. دکتر چیزی نگفت، اما در فکر فرو رفت. همیشه چهارشنبه‌ها می‌رفتم خوزستان و یکشنبه‌ها برمی‌گشتم تهران. آن یکشنبه که برگشتم،

---

۱. دکتر رضا امراللهی رئیس سابق سازمان انرژی اتمی ایران که با دکتر چمران همکاری داشت.

دیدم یک تریلی پر از موتور آن جاست. آن چند نفری هم که دست به سرشان کرده بودم، کنار تریلی بودند. مسؤول پذیرش گفت که خود دکتر دستور داد که بیایند، به همه‌شان احتیاج داریم.

چند روز بعد، سروان رستمی<sup>۱</sup> کنار خاکریز مشغول صحبت با رزمندگان و آموزش آن‌ها بود که چند موتورسوار به طرفشان آمدند. موتورسواران وقتی رسیدند، کلاه و چفیه را برداشتند و سلام کردند. همه موهای سرشان را تراشیده بودند. یکی از رزمندگان به سروان رستمی گفت: «طرح دکتر چمران است. این‌ها گروه تواین هستند. از گناه، دعوا و عربده کشی توبه کرده‌اند و آمده‌اند تا در راه رضای خدا بجنگند تا بخشیده شوند.»

و بعد گفت: «سروان بیایید با دوستانم آشنایان کنم!»

به زودی مشخص شد که اگر این موتورسواران نبودند، هیچ کس جرأت نداشت که از اول جاده سوسنگرد تا انشعابات مختلف رود کرخه و کارون تا پایین دهلاویه، سوار موتور شود، آر.پی. جی‌زن‌ها را بردارد ببرد جلو و مستقیم برود در دل تانک‌ها.

۱. شهید ایرج رستمی که ابتدا در ارتش خدمت می‌کرد، ولی بعد به بسیج پیوست و به سمت فرماندهی عملیات ستاد جنگ‌های نامنظم چمران منصوب شد. او در کردستان و خوزستان جانفشانی‌های زیادی کرد و دوشادوش دکتر چمران جنگید و در سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید.



بیشتر این موتورسواران، اطراف دهلاویه شهید شدند. آن‌ها بی هم که ماندند، جانباز شدند و هر سال برای دیدار رفقای قدیمی به دهلاویه می‌آیند.»<sup>۱</sup>

□

سوسنگرد آزاد شد، اما تپه‌های الله‌اکبر هنوز در دست عراقی‌ها بود. دهلاویه هم همین‌طور. کمی بعد، نیروهای خودی با آب‌اندازی در شمال کرخه (بین کرخه تا تپه‌های الله‌اکبر) توانستند در مقابل دشمن مانع ایجاد کنند. به این ترتیب، دشمن مجبور شد تا از قسمتی از منطقه عقب‌نشینی کند. در سه مرحله عقب‌نشینی دشمن از غرب سوسنگرد در ۳ دی، ۸ دی و یکم بهمن ۱۳۵۹، نیروهای خودی گام به گام به دهلاویه نزدیک شدند.

غرب سوسنگرد، یکی از جبهه‌های تحت مسؤلیت ستاد جنگ‌های نامنظم، به فرماندهی دکتر مصطفی چمران بود. بلافاصله بعد از این عملیات، ایرج رستمی، مسؤل عملیات ستاد جنگ‌های نامنظم، به منطقه آمد. ایرج رستمی در کنار دکتر چمران می‌جنگید و با این که پایش مجروح بود، لحظه‌ای آرام و

---

۱. مرگ از من فرار می‌کند: کتاب چمران، فرهاد خضری، تهران، انتشارات روایت فتح، ۱۳۹۱، صص ۲۱۴-۲۱۳

قرار نداشت. تمام فکر و ذکرش آزادی دهلاویه‌ای بود که دیگر به ویرانه تبدیل شده بود.

□

نیروهای اطلاعات عملیات غرب اهواز که زیر نظر حسن باقری<sup>۱</sup> فعالیت می‌کردند، ابتکار عمل جالبی به خرج دادند. آن‌ها با ایجاد طرحی به نام «طرح دفاع آبی»، قوای ارتش عراق را زمینگیر کردند. رزمندگان، یک سد خاکی ساختند و پشت این سد، یک کانال عریض و طولانی احداث کردند. آب رودخانه کارون را با تلمبه‌های بزرگ به کانال‌ها سرازیر می‌کردند. این آب، دریاچه بزرگی را اطراف سوسنگرد و دهلاویه در برابر دشمن به وجود آورده بود. تانک‌ها و تجهیزات دشمن به گل نشست. آب کانال، هر چه سر راهش بود، با خود به دشت می‌برد و باز به سرچشمه بازمی‌گشت. عراقی‌ها به فکر ساختن خاکریزهایی بلند مثل سد افتادند و دژ محکمی ساختند.

رستمی در فکر بر هم زدن سازه‌های ضدآب عراقی‌ها در منطقه

۱. شهید حسن باقری از جوانان نخبه و نابغه اطلاعات عملیات سپاه پاسداران در جنگ بود. او به فنون نظامی، شرایط جغرافیایی منطقه خوزستان و همچنین فرماندهان دشمن تسلط داشت و عملیات‌ها را به درستی فرماندهی می‌کرد. او در سال ۶۱ در منطقه فکه به شهادت رسید.

اطراف دهلاویه بود. هنوز پایش از تیری که کومله‌ها در کردستان به سمتش شلیک کرده بودند، جراحت داشت. چمران از کانال آب بازدید کرد و رستمی پیشنهاد داد که در آب کانال به نیروها آموزش قایق‌سواری و غواصی بدهند.

چهارم اسفند ۱۳۶۰ بود که سروان ایرج رستمی، طبق نقشه دکتر چمران، طرح از بین بردن دژ آبی عراقی‌ها را به ستاد ارائه داد. قرار شد بعد از یک هفته آموزش نیروها، رستمی به همراه یک گروه، برای منفجر کردن لوله‌هایی که محل تردد نیروهای دشمن بود، به سمت دریاچه بروند. هنوز به روز عملیات نرسیده بودند که یک سرباز عراقی خودش را به نیروهای ستاد معرفی کرد. او اطلاع داد که نیروهای عراقی همان شب قصد حمله از سمت دهلاویه به نیروهای ستاد و پاسدار را دارند. رستمی از افرادش خواست تا ده نفر برای حمله به عراقی‌ها داوطلب شوند؛ اما ۱۸ نفر داوطلب شدند. خودشان می‌خواستند که عباس کهزادی<sup>۱</sup> فرمانده‌شان باشد.

ساعت ۱۲ نیمه‌شب، ۱۸ نفر از رزمندگان پیاده به سمت دهلاویه

---

۱. شهید عباس کهزادی (کوهزادی) از ستارگان ستاد جنگ‌های نامنظم که در سن ۲۴ سالگی در منطقه دهلاویه به شهادت رسید.

راه افتادند. سلاح‌شان اسلحه ژ ۳ و سه قبضه خمپاره و چند نارنجک دستی بود. ساعت ۱ نیمه‌شب به دهلاویه رسیدند و از سه طرف به دشمن حمله کردند.

رستمی از دور شاهد آتش سنگین عراقی‌ها و آتش نیروهای خودی بود. با بیسیم خبر می‌گرفت، اما کاری از دستش ساخته نبود. ساعت پنج صبح، صدای کهزادی را از بیسیم شنید که درخواست مهمات داشت. مهماتی برای ارسال نداشتند. رستمی به کهزادی گفت: «بگو یا مهدی، الله اکبر...»

چند دقیقه بعد، کهزادی از بیسیم اعلام کرد که با همان نارنجک‌های دستی حمله کردند و دشمن را فراری دادند. روستای سیدخلف در نزدیکی دهلاویه را از دشمن پس گرفتند و سنگرشان را در آن جا برپا کردند.

بیست‌وششم اسفند ۱۳۵۹، سپاه پاسداران در غرب سوسنگرد عملیاتی به نام امام مهدی علیه السلام انجام داد. در این عملیات، یک گردان پیاده سپاه از سه محور به یک گردان مکانیزه عراقی که در اطراف دهلاویه مستقر بود، حمله کرد و بعد از نابود کردن تجهیزات و سنگرهای عراقی، تا ساعت ده صبح روز بعد به مواضع قبلی بازگشتند.



با آغاز فروردین ۱۳۶۰، ایرج رستمی در منطقه کوهه<sup>۱</sup> روی طرح فتح دهلاویه کار می‌کرد. برای فتح دهلاویه، باید تپه‌های الله‌اکبر آزاد می‌شدند. چون تپه‌ها از سطح زمین ۴۰ متر ارتفاع داشتند و تا وقتی در اشغال عراقی‌ها بودند، به همه دشت اشرف داشتند و آزادسازی با مشکل روبه‌رو بود.

شناسایی‌ها برای عملیات بعدی آغاز شد. شبی که آتش دشمن روی دهلاویه آرام گرفت، ایرج رستمی به همراه کاریزنویی<sup>۲</sup> به شناسایی منطقه رفت. او، نوجوان رزمنده بی‌سرپرستی را به نام کاریزنویی به فرزندخواندگی قبول کرده بود که همه جا دوشادوش او حضور داشت. او هر آن‌چه که می‌خواست، یادداشت کرد. باران که باریدن گرفت، به عقب برگشتند تا ردّ پایشان باقی نماند. در بازگشت، برای مشورت به سنگر دکتر چمران رفت و آیت‌الله خامنه‌ای را در آن‌جا دید. نیمه‌های شب، آتش دشمن شدت گرفت و عباس کهزادی همان شب شهید شد. تا صبح، منطقه

۱. یکی از مناطق جنگی استان خوزستان که گروه ستاد جنگ‌های نامنظم در آن فعال بودند.

۲. کاریزنو حوالی خراسان است.

با گلوله شخم زده شد، ولی رزمندگان ایستادند و خط دهلاویه را نگه داشتند.

روزهای بعد، سپاه پی در پی با دکتر چمران و رستمی جلسه مشترک می گذاشت. از اول سال، کندن کانال سه کیلومتری در حال اجرا بود. تقریباً به موازات جاده سوسنگرد - بستان و به سمت دهلاویه، کانالی کنده شده بود. ابتدا از کانال، به عنوان سنگر استفاده می شد، چون دشمن از روی تپه ها هر جنبنده ای را هدف می گرفت و داخل کانال خاکی امن تر بود. حفر کانال به سمت غرب، تا ۸۰۰ متری خط دشمن ادامه پیدا کرد.

بالاخره روز ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰، دستور عملیات در شمال منطقه دهلاویه و شرح وظایف اعلام شد. نیروهای سپاه به همراهی نیروهای دکتر چمران، از ابتدای شب حرکت در کانال را به سمت دشمن شروع کردند و ساعت ۳:۳۰ بامداد به خط دشمن رسیدند. نیروها به دو گروه تقسیم شدند و از دو سمت چپ و راست، دشمن را دور زدند و با غافلگیر کردن آنها، نیروهای عراقی را مورد حمله قرار دادند.

این عملیات بدون آتش تهیه (بدون شلیک مقدماتی) صورت گرفت، قوای عراق کاملاً غافلگیر شده بود. حتی جزئیات و تاریخ

دقیق حمله هم بین نیروهای خودی دیر اعلام شد تا ستون پنجم و منافقین، فرصت مخابره کردن اطلاعات را نداشته باشند.

دشمن، خط مقدم خود را در ۳۰ دقیقه اول و چهار کیلومتر از مواضع خود را تا ساعت ۵ صبح تسلیم کرد. چند روستا و خاکریز، آزاد و هشت تانک دشمن منهدم شد. اما مهم‌ترین و اصلی‌ترین نتیجه این عملیات فتح تپه‌های الله اکبر بود و این یعنی کور کردن دید دشمن به سمت جبهه دهلاویه و سوسنگرد بود.

امام خمینی علیه السلام در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کرد و این خبر بین رزمندگان پیچید. رستمی و افرادی که حدود ۱۱۰ نفر بودند، در مالکیه<sup>۱</sup> مستقر شده بودند. هر روز دشمن حمله‌ای می‌کرد و درگیری بالا می‌گرفت، اما موقعیت دو طرف، چند روزی ثابت مانده بود. او چند روز بود که بدون استراحت کافی در خط مقدم مالکیه می‌جنگید. یکی از فرماندهان به نام فرتاش<sup>۲</sup> به او گفت: «لا اقل سنگری برای خودتان درست کنید یا بروید عقب استراحت کنید!»

۱. روستایی در جنوب شرقی دهلاویه و جنوب سوسنگرد

۲. سرگرد سید کاظم فرتاش که در جبهه سوسنگرد و دهلاویه هم‌رزم دکتر چمران و سروان رستمی بود.

رستمی گفت: «تکیه گاه و سنگر من خداست. شما مهمات برسانید، سنگرش با خدا... بعدش نوبت به دهلاویه است. می خواهم آن جا را بگیریم. روی رودخانه، پل می سازیم. می زنیم به قلب دشمن.»

فرتاش با تعجب پرسید: «جایی که شما می خواهی بروی، درست شکم دشمن است. می دانی؟»

سروان سری تکان داد و گفت: «بله، شما پشتیبانی کنید.»<sup>۱</sup>

□

«دکتر چمران، از بالای رودخانه با دوربین به دهلاویه نگاه می کرد. از سروان رستمی پرسید: «چقدر طول می کشد دهلاویه را آزاد کنیم؟»

رستمی بی درنگ جواب داد: «اگر توپخانه و هوانیروز پشتیبانی کند، یک روزه روستا را می گیریم. به منطقه تسلط داریم.»

دکتر گفت: «دهلاویه محل تلاقی لشکر شمال عراق با لشکرهایی است که از جنوب اهواز آمده اند. دارند لحظه به لحظه نیرو پیاده می کنند. نقطه تلاقی لشکرهای عراق همین دهلاویه

۱. مه در مه: حماسه شهید سرافراز ایرج رستمی، مجوبه معراجی پور، تهران، صریر،



است. این جا را آزاد کنیم، خیال‌مان از اهواز و سوسنگرد و بستان راحت می‌شود.»<sup>۱</sup>

چند روز بعد، رستمی برای شناسایی منطقه و اجرای عملیات فتح دهلاویه، کار شناسایی را شروع کرد. او می‌خواست نقشه آزادسازی دهلاویه را جوری بریزد که کمترین تلفات را بدهند و با مهمات کم، دشمن تا دندان مسلح را پس بزند.

بیش از ده شب برای شناسایی رفت؛ اما آخرین شب شناسایی جور دیگری رقم خورد. شاه‌حسینی<sup>۲</sup> و رستمی، نیمه‌های شب راه افتادند. به زمین‌های رملی رسیدند که ناگهان منوری بالای سرشان روشن شد. فوراً روی زمین دراز کشیدند تا دیده نشوند. دشمن تحرکات تازه‌ای را شروع کرده بود. صدای حرکت تانک‌ها به گوش رسید و باز منوری دیگر روشن شد. باید مخفی می‌شدند. با دست، شن‌ها را روی خود ریختند و خودشان را دفن کردند، طوری که فقط صورت‌شان بیرون بود.

کم‌کم هوا روشن شد و آفتاب بالا آمد. سربازان عراقی، گاه

۱. همان، ص ۱۴۶

۲. شهید حسن شاه‌حسینی عضو ستاد جنگ‌های نامنظم بود و در سال ۶۲ در شرق بصره به شهادت رسید.

نعره مستانه می‌زدند و گاه در سکوت راهی دهلاویه می‌شدند. کوچک‌ترین تکانی در زیر شن‌ها، جان هر دویشان را می‌گرفت. یک شبانه‌روز بدون حرکت با لبان تشنه زیر آفتاب سوزان صبر کردند و بعد که دشمن دور شد، به سمت مقر خودی برگشتند. رستمی به شاه‌حسینی گفت: «برنامه عوض شد. اگر با شناسایی دیروز حمله می‌کردیم، کاملاً غافلگیر می‌شدیم.»

او تصمیم تازه‌ای گرفته بود، جنگ روانی!

فردای آن روز، عملیات تپه سبز را انجام دادند تا خواب را از چشم دشمن بگیرند و حسابی قوای آن‌ها را خسته و درگیر کنند تا حمله‌ی اصلی راحت‌تر باشد.

بالاخره نبرد نهایی برای آزادسازی دهلاویه از بامداد ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ و از دو محور آغاز شد. با این‌که نیروهای عراقی تا نزدیکی دهلاویه عقب رفته بودند، ولی هنوز این روستا در اختیار دشمن بود. از یک محور، نیروهای سپاه و از محور دیگر، نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم حمله را شروع کردند. در همان ساعات اولیه، روستای مخروبه دهلاویه آزاد شد و نیروهای خودی تا یک کیلومتری غرب روستا پیش رفتند.

دشمن که در دهلاویه ریشه کرده بود و سرمایه‌های جنگی‌اش

را در آنجا مستقر کرده بود، به راحتی دست‌بردار نبود. دو بار دست به ضدحمله زد و نیروهای خودی مجبور شدند کمی عقب بنشینند. متن گزارش ایرج رستمی در روز ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ چنین بود: «دهلاویه مظلوم است. امروز ۲۷ خرداد ماه، در حدود سیصد متری شرق دهلاویه مستقر شدیم. دیروز ساعت ۴:۳۰ بامداد حمله کردیم. دشمن را تا یک کیلومتر عقب راندیم. حرکت خودروها در یک کیلومتری غرب دهلاویه به سمت آنجا را دیدیم. برادران خمپاره‌انداز بسیجی، مواضع دشمن را در این روستا زیر آتش گرفتند و تعدادی از سنگرهای دشمن منهدم شد.»<sup>۱</sup>

ساعت ۹ صبح روز ۲۸ خرداد، رزمندگان، دیگر رمقی نداشتند که دشمن ضدحمله زد. سروان رستمی دستور مقاومت داد. آر.پی.جی‌زن‌ها شش تانک عراقی را منفجر کردند و بقیه تانک‌ها پا به فرار گذاشتند.

۲۹ خرداد، یک گردان از نیروهای پیاده دشمن به روستای دهلاویه رسیدند. نیروهای زرهی آن‌ها هم در پشت روستا موضع گرفتند. رستمی از نیروهای جدید دشمن و استعداد جنگی آن‌ها اطلاعی نداشت و فقط از دیده‌بان‌ها خبر آمدن آن‌ها را شنیده بود.

باید عملیات شناسایی را از سر می گرفت. چند روز بود مقاومت کرده بودند و فرماندهان این را مرهون لطف خدا و درایت رستمی و انتخاب صحیح دکتر چمران می دانستند.

رستمی و کاریزنویی که بیسیم همراهش بود، برای شناسایی رفتند. اخبار شناسایی به دست دکتر چمران رسید و دستور داد با عملیات تهاجمی، این یگان را غافلگیر کنند و خط پدافندی نیروهای خودی را تا غرب روستا جلو ببرند. تعداد رزمندگان خیلی کمتر از قوای دشمن بود و عملیات باید شبانه صورت می گرفت. ساعت ۱۲ نیمه شب، نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم راه افتادند. از روی پلی که روی رودخانه زده بودند، گذشتند و تا ساعت ۴ صبح به نزدیکی مواضع دشمن رسیدند و تا دستور حمله صبر کردند. صدای الله اکبر که بلند شد، از چند جهت به دشمن حمله کردند. تعدادی از نیروهای پیاده را به هلاکت رساندند و ۹ نفر را هم اسیر کردند. ۸ دستگاه خودرو را غنیمت گرفتند. تانک‌ها از پشت روستای دهلاویه فرار کردند و خط آرام شد. هوا که روشن شد، دشمن دوباره با پشتیبانی آتش توپخانه به دهلاویه حمله کرد. نیروهای رستمی، خسته بودند و تعدادشان نسبت به دشمن کم بود. چند نفر شهید شدند و بعد از درخواست

پشتیبانی، یک دسته مکانیزه اعزام شدند که تأثیری نداشت. دامنه حمله هر لحظه گسترش پیدا می کرد. دستور عقب نشینی به سمت شرق صادر شد. رزمندگان که هر متر از زمین را شب گذشته با زحمت پس گرفته بودند، عقب نشینی برایشان تلخ بود. طبق دستور، به شرق رفتند، اما هیچ جان پناهی نبود. توپخانه خودی به کمک شان آمد. زیر آتش سنگین دشمن، رزمندگان دوباره یورش بردند و جلو رفتند، لابه لای سنگرها و دیوار خرابه ها، کار به جنگ تن به تن کشید. دود غلیظ، منطقه را برداشته بود. تلفات دشمن سنگین تر بود.

رستمی به مقری رسید که چندین سرباز عراقی آنجا مخفی شده بودند. به محض دیدن او و همراهانش، سلاح ها را انداختند و تسلیم شدند. رستمی به همراهانش گوشزد کرد که با اسرا کاری نداشته باشید. «حتی کاریزنویی گفت: «یادتان هست چه بلایی سر اسرای ما آوردند؟ آن گودال را ندیدید؟ این ها ۹ نفر از بچه های ما را اسیر گرفتند و در گودال زنده به گورشان کردند.»

سروان گفت: «ما مثل این ها نیستیم. به رسول خدا و مولایمان علی علیه السلام اقتدا می کنیم...»<sup>۱</sup>

رستمی دستور ادامه پیشروی را داد و نزدیک به ۷ کیلومتر مربع از زمین‌های اشغال‌شده را آزاد کردند و انبار مهمات دشمن را به آتش کشیدند.

بعد از آرام شدن نسبی درگیری، دشمن در غرب منطقه کمین کرد. رزمندگان در کنار کانال سه کیلومتری که قبلاً احداث کرده بودند، با لودر خاکریز درست کردند. اما نتوانستند خاکریز را تا نزدیک روستا (بخش مسکونی دهلاویه) ادامه دهند، چون دشمن بعضی زمین‌های اطراف دهلاویه را مین گذاری کرده بود.<sup>۱</sup> دکتر چمران برای ارائه گزارش جنگ به امام علیه السلام، به تهران رفته بود و مسؤولیت ستاد جنگ‌های نامنظم و فتح دهلاویه روی دوش رستمی افتاد.

ظهر روز بعد آفتاب سوزان بود. رزمندگان ستاد، پشت خاکریز نشسته بودند و سروان برای آن‌ها در مورد موقعیت دشمن و منطقه صحبت می‌کرد. رزمندگان سراپا گوش بودند و رستمی هم با جان و دل برای آن‌ها صحبت می‌کرد: «هدف ما پدافند از دهلاویه است. چون مرکزیت دارد. دشمن از دهلاویه، سوسنگرد را هدف

---

۱. روی همین مین‌ها گروهی از نیروهای لبنانی که به کمک ستاد چمران آمده بودند، شهید شدند.

می‌گیرد. اگر دهلاویه را داشته باشیم، بستان در دست ماست. اما چیز ناراحت‌کننده، تانک‌های تی ۷۲ دشمن است که متأسفانه ضد آر.پی.جی هستند. برای از بین بردن آن‌ها، باید به قلب‌شان زد.»

اما روز بعد، عراقی‌ها منطقه را زیر آتش توپخانه گرفتند؛ شدیدتر و متمرکزتر از دفعات قبل. رستمی پشت بیسیم درخواست کمک از توپخانه خودی کرد، اما جوابی نگرفت. او در میان تعداد کمی از نیروهایش که زنده مانده بودند، با همان مهمات اندک مقاومت کرد. غذا و آب مناسبی نداشتند. آب‌های گل‌آلود رودخانه را جوشاندند و خوردند.

تانک‌های دشمن روی جاده شروع به پیشروی کردند و رزمندگان به آن‌ها حمله کردند. دشمن که فکر می‌کرد مهمات آن‌ها کاملاً تمام شده، غافلگیر شد و به عقب برگشت. عراق هم تعداد زیادی تانک برای پشتیبانی خط دهلاویه فرستاده بود. تعداد تانک‌هایشان حتی از تعداد سربازهای ما بیشتر بود. رستمی بالای سر زخمی‌ها که می‌رفت قبل از شهادت‌شان، از او می‌پرسیدند:

«چرا به ما مهمات نرساندند؟ مگر قول حمایت نداده بودند؟»

ساعت ۲:۳۰ بامداد سی‌ام خرداد ۱۳۶۰ بود و فقط چهل گلوله برایشان مانده بود. رستمی، آر.پی.جی برداشت و یک تانک

دیگر را هم نشانه گرفت و بعد جستی زد و به خاکریز جلویی رفت تا از بقیه افرادش هم مطلع شود. دید که همه‌شان شهید شده‌اند، بوی خون از همه جا به مشام می‌رسید. گلوله خمپاره نزدیک او به زمین خورد و...

نیروها، خودشان را به او رساندند و دیدند که ترکش بر سر رستمی اصابت کرده. با دستمال، سر او را بستند تا جلوی خونریزی‌اش را بگیرند، اما فایده نداشت. سروان پر کشید و به آرزویش رسید.

□

ساعت حدود چهارونیم صبح بود که جنازه شهید رستمی را به محوطه ستاد جنگ‌های نامنظم آوردند. مهندس مهدی چمران با دکتر چمران صحبت کرد و بعد از مقدمه‌چینی، خبر شهادت او را به گوش دکتر رساند. چمران ناراحت شد، سکوت کرد و در خود فرو رفت.

دهلاویه زیر آتش دشمن بود و دکتر می‌دانست مهمات کافی ندارند. اگر خط دهلاویه از دست می‌رفت، باید تا سوسنگرد عقب‌نشینی می‌کردند. دهلاویه پل پیروزی بستان بود و نباید بدون فرمانده می‌ماند.

ساعت ۸ صبح از دهلاویه بیسیم زدند: «عراقی‌ها آتش تهیه‌شان



را شروع کرده‌اند و احتمالاً امروز پاتک می‌زنند.»

دکتر چمران بلافاصله به اهواز برگشت. مقدم‌پور<sup>۱</sup> را خبر کرد تا به ستاد جنگ‌های نامنظم بیاید و با هم به خط دهلاویه بروند. ساعت ده صبح به سمت دهلاویه حرکت کردند. دکتر می‌خواست مقدم‌پور را به جای رستمی معرفی کند. مقدم‌پور به دهلاویه آشنا نبود و چمران قول داد تا خودش خط را به او معرفی کند.

دکتر تمام راه در دفترچه‌اش در حال یادداشت کردن بود و حتی لرزش ماشین در نوشته‌های باقی مانده از وی مشخص است: «خدایا! تو مرا با زجر و شکنجه‌ی همه مظلومان و محرومان آشنا کردی.»

خدایا! همه چیز بر من ارزانی داشتی و بر همه‌اش شکر کردم! فکری عمیق دادی و از همه موهبات علمی به اعلا درجه برخوردارم کردی.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که مرا بی‌نیاز کردی تا از هیچ کس و هیچ چیز انتظاری نداشته باشم.  
ای حیات، با تو وداع می‌کنم.

---

۱. شهید سیدمحمد مقدم‌پور که به همراه دکتر مصطفی چمران در دهلاویه به شهادت رسید.

ای پاهای من! می دانم که شما چابک هستید. می دانم فداکارید.  
اکنون می خواهم که در این لحظات آخر، آبروی مرا حفظ کنید.

ای پاهای من! سریعتر و تواناتر باشید.

ای دست‌های من! قوی و دقیق باشید.

ای چشمان من! تیزبین و هوشیار باشید.

ای قلب من! لحظات آخر را تحمل کن. به شما قول می‌دهم که  
پس از چند لحظه، همه شما در استراحتی عمیق و ابدی آرامش  
بیابید. دیگر شما را رنج نخواهم داد. دیگر به شما بی‌خوابی  
نخواهم داد و شما از خستگی فریاد نخواهید کرد...»<sup>۱</sup>

چمران، مقدم‌پور و حدادی<sup>۲</sup> به خط مقدم دهلاویه رسیدند.  
رزمندگان دورشان جمع شدند. انگار یادشان رفته بود که عراق  
دارد آتش روی سرشان می‌ریزد. دکتر با همه دست داد و رویشان  
را بوسید. با همان لیوان‌های پلاستیکی، مثل بقیه رزمندگان جای  
خورد و جزئیات اخبار خط را از دیگران پرسید. می‌خواست  
مقدم‌پور هم بشنود و آشنا شود. فریدون گنجور<sup>۳</sup> را به مقدم‌پور

۱. شهید چمران، احمد دهقان، تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۲، صص ۷۷-۷۶

۲. شهید حدادی که به عنوان راننده دکتر چمران به خط مقدم دهلاویه اعزام شده  
بود و همزمان با دکتر چمران به شهادت رسید.

۳. فریدون گنجور از عکاسان و مستندسازانی بود که به جبهه آمد و وقایع جنگ

معرفی کرد. گنجور مدتی قبل برای فیلمبرداری آمده بود. اما آن قدر نیرو کم بود که اسلحه به دست شده بود و می جنگید. در همین لحظه بود که آتش بالا گرفت. دکتر فریاد زد: «پراکنده شوید، پناه بگیرید.»

همه را پراکنده کرد تا تلفات زیاد نباشد. خودش هم دوربین شکاری را برداشت و رفت روی دیدگاه نشست. می خواست ببیند چه خبر شده است. حدادی و مقدم پور کنارش ایستاده بودند. هر سه بی پروا از هر اتفاقی، چشم به دشت دوخته بودند که یک خمپاره کنارشان منفجر شد. اهمیتی ندادند و شروع به بحث و معرفی خط کردند. خمپاره دوم کمی نزدیک تر به زمین خورد. حدادی افتاد. ترکش خمپاره به او خورده بود. بلافاصله خمپاره سوم به زمین خورد. این بار خیلی نزدیک منفجر شد؛ درست کنار پای مقدم پور و چمران.

مقدم پور همان جا شهید شد. چمران هم افتاد. بادپا و گنجور خودشان را بالای سر چمران رساندند. او هنوز زنده بود. سر و صورت دکتر خونین بود. بچه ها فریاد می کشیدند و بر سر خود می زدند. گنجور زیر دید عراقی ها که حالا نزدیکتر هم آمده

---

را ثبت کرد. عکس و فیلمهای لحظات آخر چمران توسط او تهیه شده است.

بودند، رفت آمبولانس را کشید جلو. چمران را داخل آمبولانس گذاشتند. گنجور دوربینش را از سنگر آورد و عقب، کنار چمران نشست تا بتواند از او فیلم و عکس تهیه کند. چمران قوی بود؛ اما راه بیمارستان برایش از راه آسمان طولانی تر شده بود. به بیمارستان که رسیدند، همه چیز تمام شده بود، همه چیز...

□

اول تیر ۱۳۶۰، خبر شهادت دکتر چمران به امام ره و مردم رسید. مردم ایران عزادار شدند. روز بعد از شهادت دکتر چمران، امام خمینی ره به ملت ایران پیام داد:

«شهادت انسانساز سردار پرافتخار اسلام و مجاهد بیدار و متعهد راه تعالی و پیوستن به ملاء اعلی دکتر مصطفی چمران را به پیشگاه ولی عصر ارواحنا فداه تسلیت و تبریک عرض می کنم. تسلیت از آن رو که ملت شهیدپرور ما سربازی از دست داد که در جبهه‌های نبرد با باطل چه در لبنان و چه در ایران حماسه می آفرید و سرلوحه مرام او اسلام عزیز و پیروزی حق بر باطل بود. او جنگجویی پرهیزکار و معلمی متعهد بود که کشور اسلامی ما به او و امثال او احتیاج مبرم داشت.... چمران عزیز با عقیده پاک خالص غیروابسته به دسته‌جات و گروه‌های سیاسی و با عقیده به هدف

بزرگ الهی، جهاد را در راه او از آغاز زندگی شروع و به آن ختم کرد. او با سرفرازی زیست و با سرفرازی شهید شد و به حق رسید. هنر آن است که بی‌هیاهوهای سیاسی و خودنمایی‌های شیطانی برای خدا به جهاد برخیزد و خود را فدای هدف کند، نه هوا و هوس، و این هنر مردان خداست. او در پیشگاه خدای بزرگ با آبرو رفت. روانش شاد و یادش به خیر؛ و امّا، ما می‌توانیم چنین هنری داشته باشیم؟ با خداست که دستان را بگیرد...»<sup>۱</sup>

چمران رفت. به آرزویش رسید. امّا به دوست و دشمن درس‌هایی داده بود که در تاریخ ماند. حرف‌هایش، رفتارش، دوران تحصیلش، نقاشی‌هایش، مناجات و دلنوشته‌هایش، همه لحظات زندگی‌اش درس است. باورش سخت است که یک چریک، یک نظامی که در شرایط سخت انقلاب، لبنان، کردستان، سوسنگرد و دهلاویه با قدرت تمام جنگیده، دلنوشته‌هایی این قدر لطیف داشته باشد:

«تاریخ، مرا در محک امتحان قرار داده است. می‌خواهد شجاعت و فداکاری مرا بسنجد. اکنون پرچم خدایی بودن به

۱. پیام امام علیه السلام بعد از شهادت دکتر چمران، سایت رسمی مرکز اسناد انقلاب اسلامی:

دست من سپرده شده است تا با طاغوت بجنگم.  
خدایا! هدایت من کن! زیرا می دانم گمراهی چه بلای خطرناکی  
است.

خدایا! هدایت من کن تا ظلم نکنم؛ زیرا می دانم ظلم چه گناه  
نابخشودنی است.

خدایا! نگذار دروغ بگویم؛ زیرا دروغ، ظلم کثیفی است.  
خدایا! محتاجم مکن که تهمت به کسی بزنم؛ زیرا تهمت،  
خیانت است.

خدایا! ارشادم کن که بی انصاف نباشم؛ زیرا کسی که انصاف  
ندارد، شرف ندارد.

خدایا! راهنمایم باش تا حق کسی را ضایع نکنم که بی احترامی  
به یک انسان، همانا کفر خدای بزرگ است.

خسته شدم، پیر و دل شکسته شدم، دیگر آرزویی ندارم و  
احساس می کنم که این دنیا دیگر جای من نیست. می خواهم فقط  
با خدای خود تنها باشم. از عالم و آدمیان می گریزم و به سوی تو  
می آیم!»<sup>۱</sup>

بعد از عملیاتی که به دلیل شهادت سروان ایرج رستمی، عملیات

۱. شهید چمران، احمد دهقان، صص ۸۰-۷۹

شهید رستمی نامیده شد، دشمن علی‌رغم در اختیار داشتن روستای دهلاویه، از آن عقب نشست و در غرب آن مستقر شد. به این ترتیب، دهلاویه از دشمن خالی شد، در حالی که در اختیار نیروهای خودی نیز نبود.

برای آزادسازی خاکریز ارتش عراق از روستای دغاغله تا دهلاویه و آزادسازی این منطقه، عملیات مشترکی بین سپاه و ارتش به نام عملیات شهید مدنی در ۲۷ شهریور ۱۳۶۰ در جنوب جاده بستان - سوسنگرد انجام شد.

در ساعت ۴ صبح، در محور دهلاویه، عملیات شروع شد و رزمندگان تا عمق ۲۰۰ متری مواضع دشمن نفوذ کردند. در ادامه، پیشروی به طرف خاکریز دوم و سوم ادامه یافت. یک ساعت بعد، رزمندگان توانستند با انهدام چند تانک دشمن، خاکریز اول دشمن را تصرف کنند. عملیات تا خاکریز دوم و سوم دشمن ادامه پیدا کرد. بدین ترتیب روستای دهلاویه آزاد شد و تا عملیات بزرگ طریق‌القدس، خطوط نیروهای خودی و دشمن تغییری نکرد.

عملیات طریق‌القدس در ۸ آذر ۱۳۶۰ انجام شد و یکی از محورهای مهم عملیات، محور دهلاویه بود. نیروهای خودی از روستای دهلاویه حرکت خود را آغاز کردند و توانستند سرتاسر

منطقه دشت آزادگان را آزاد کنند و ارتش عراق را تا چزابه عقب برانند.

پس از این عملیات، با این که بعضی از مردم منطقه به روستاهایشان بازگشتند، اما با ادامه جنگ و بمباران‌های مکرر دشمن، منطقه دشت آزادگان نتوانست پذیرای مردم محلی باشد. تا این که پس از پایان جنگ در سال ۱۳۶۷، مردم منطقه و دهلاویه به روستاهای خود بازگشتند و زندگی را از سر گرفتند. در حال حاضر نیز در روستای دهلاویه ۱۲۰ خانواده زندگی می‌کنند.

اما دهلاویه همه شهرت خود را از شهید دکتر مصطفی چمران دارد. این روستا مقتل اوست و این مکان مورد احترام و بازدید کسانی است که از جاده سوسنگرد - بستان می‌گذرند.



دهلاویه امروز دیگر روستای کوچک سال‌های قبل از جنگ نیست. در آن بنای بزرگی است که یادمان شهید چمران نامیده می‌شود. یادمانی که بار سنگین معرفی دکتر مصطفی چمران و روایت فداکاری‌ها و جانفشانی‌های شهدای دهلاویه را بر دوشش گذاشته‌اند. این یادمان در کنار جاده بستان - سوسنگرد و رود سابله قرار دارد.



در طول تاریخ ایران، معماری، زبانی برای به نمایش گذاشتن ارزش‌ها و اعتقادات مردم ما بوده است. یادمان دکتر چمران در محل شهادتش، بر اساس طرح سه تن از اساتید دانشکده معماری دانشگاه تهران و ظرف مدت سه سال ساخته شد. این یادمان در سال ۱۳۷۴ افتتاح شد و ده سال بعد پیکر شهید گمنامی در آن دفن شد. شکل کلی این عمارت، از کنار هم قرار گرفتن بستر کشیده مستطیل شکل با یک برج بلند و چند محل دیگر مثل رواق<sup>۱</sup>، پلکان، حسینیه، کتابخانه و غیره تشکیل شده است. بستر مستطیل شکل، یک تختگاه سنگی است و نمای بیرونی و کشیده آن، همچون باروهای ایرانی کمی به سمت داخل کشیده شده و در این نمای ساده، پنج درگاه وجود دارد. هر یک از این درگاه‌ها، در گود نشسته‌اند و آستانه ورودی را شکل داده‌اند.

برای ورود به محل عروج دکتر مصطفی چمران، باید تواضع کرد و پایین آمد. دور تا دور دیوارهای بیرونی را کتیبه‌ای برجسته، عبارت «الله اکبر» را تکرار می‌کند.

یادمان دهلاویه، بخش‌های مختلفی دارد و در طراحی هر بخش

---

۱. رواق، نوعی ایوان مسقف است که رو به فضایی بدون سقف قرار دارد و با ستون‌های تکرارشونده از این فضا جدا می‌شود.

این عمارت، سعی شده که تا حد امکان ابعاد مختلف وجودی شهید چمران و آرمان‌هایش به نمایش گذاشته شود.

در نمای ساده‌ای که رو به جاده است، پنج دهانه ساخته شده است و از هر دهانه دری به سمت حیاطی مربع‌شکل باز می‌شود. پس از عبور از ورودی، حیاطی چهارگوش نمایان می‌شود که دور تا دورش رواق دارد. عمق این رواق‌ها نسبتاً زیاد است و دور تا دور حیاط را پر از سایه می‌کند. این حیاط، روحیه‌ای صمیمی دارد و با دیوارهای بلند و سایه‌انداز، زائران را در آغوش می‌کشد.

وقتی زائران به فضایی سایه‌دار می‌رسند، حوض آبی را در مقابل خود می‌بینند. حوضی که هر چند روی زمین است، اما تصویر آسمان را در دل خود دارد.

در سمت شرقی حیاط، نمازخانه‌ای است که از آن سه درگاه به سمت حیاط باز می‌شود و چهار ستون در میانه‌اش دارد. این نمازخانه بین سفره‌خانه و کتابخانه قرار گرفته است و محل سجود و راز و نیاز زائران است.

در گوشه جنوبی حیاط، کتابخانه‌ای برای عرضه کتاب‌ها و مدارک مربوط به وقایع دفاع مقدس ساخته شده است. در بدنه شمالی حیاط، در بین ستون‌های رواق ورودی، در دیوار پشتی

آن‌ها روزنه‌های مستطیل‌شکلی تعبیه شده است که از درون آن‌ها دشت‌ها و خاکریزهای کناره رود سابله و مقر نیروهای تحت امر شهید چمران دیده می‌شود.

از میان پنج دهانه رواق غربی حیاط و در مقابل نمازخانه، پله‌هایی است که با تمام عرض حیاط، زائران را به طبقه بالا هدایت می‌کنند. بعد از گذشتن از حال و هوای صمیمی حیاط و نمازخانه و گذر از رواقی میان عالم پایین و بالا، به پلکانی می‌رسیم که آرام آرام به محل شهادت دکتر چمران نزدیک می‌شود.

محوطه بالایی در انتهای پلکان پهن شده است و از فراز آن تمام دشت آزادگان دیده می‌شود. در گوشه‌ای از این محوطه، بر فراز جایی که دکتر چمران به شهادت رسید، برجی بنا شده است. امروز این محوطه، محل برگزاری مراسم در مناسبت‌های ملی و مذهبی و تجدید خاطره بسیاری از رزمندگان دوران جنگ تحمیلی است.

این برج، نه بر فراز بلکه بر شهد این رزمنده عارف بنا شده است؛ برجی چهارگوش و بلند با نمایی ساده و از جنس سنگ. تزئینات کم و ساده‌ای در بالای برج وجود دارد و عبارت «یا ثارالله» بر بالای هر دهانه با کاشی نوشته شده است. داخل برج

گچبری‌های ساده‌ای وجود دارد که مربع روی زمین را به روزنه بالای برج می‌رساند.

این برج، بنایی است ایرانی و حماسی که در طراحی آن، اصول و احکام زیر مدنظر بوده است:

وحدت که از اصول اولیه، قطعی و غیرقابل انکار معماری ایرانی - اسلامی است، در سه بخش این بنا مصداق پیدا کرده است:

۱. گرد آمدن بنا دور یک حیاط به عنوان قلب فضا.
۲. قرار گرفتن کلیت یادمان تحت حمایت یک المان که همان برج محل شهادت دکتر چمران است.

۳. سلسه مراتب تقریب. در معماری ایرانی - اسلامی، برای تقریب به بنا و رسیدن به نقطه عطف آن، گذری سلسه‌دار از مراتب متخلف ضروری است. این مجموعه، خود به خود زائران را قبل و بعد از ورود به بنا و برای رسیدن در هر مرحله هدایت می‌کند.

در بنای شهید چمران نیز چگونگی تقرب به مجموعه و مقصد نهایی که همان محل شهادت است، از طریق طاق‌نماهای ورودی و برج، تعریف شده است. همچنین پس از ورود به حیاط، پله‌های عریض، زائران را به بالا رفتن از پله‌ها و رسیدن به محل شهادت

ترغیب می کند. مقصد نهایی حرکت، داخل چهار طاقی برج است که آسمان بار دیگر از منفذ بالای برج نمایان می شود و نمادی از دریچه رحمت خدا و سفر به عالم دیگر است.

شهید چمران، در پس ظاهر جنگجو و باصلابتش، روحی لطیف، عارفانه و هنرمند داشت. برج یادمانی او نیز از بیرون صلب، محکم، سنگی و بر چهار وجه و پایه استوار است و از درون، با گچبری های ظریف و نقوش نرم همراه است.

اندیشمندان اسلامی برای انسان سه مرتبه جسم، جان و روح قائل هستند. از روی دیگر، شهادت مرتبه ای است فراتر از همه مراتب که مستقیماً انسان را به معبود متصل می کند. در بنای مشهد دکتر مصطفی چمران، سه فضای سفره خانه، کتابخانه و نمازخانه در پایین برای پاسخ به نیازهای سه گانه جسم و جان و روح است و محل معراج و شهادت از این سه جداست و در طبقه بالاتر از آنها قرار گرفته است. همچنین گذر از این مسیر از سمت شرق (عالم ذر) شروع و به سمت غرب (آخرت) می رسد.



## ۴ فصل چهارم

شهید چمران برای آن‌هایی که او را ندیده‌اند، تصویر مبهمی است از چند خاطره و عکس و البته چند کتاب ارزشمندش<sup>۱</sup>. تجسم شخصیتی که موقعیت عالی دانشگاهیاش را در آمریکا کنار گذاشت و خودش را در روزهای سخت لبنان و ایران غرق کرد، آسان نیست. نوشتن از چمران سخت است، چون نمی‌توان ابعاد وجودی او را آن‌گونه که بود، توصیف کرد:

---

۱. از دکتر چمران چند محصول ادبی به نام‌های «رقص چنین میانه می‌دانم آرزوست»، «بینش و نیایش»، «کردستان» و «خدا بود و دیگر هیچ نبود» به یادگار مانده است.

مصطفی در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. خانه پدریشان در محله سرپولک (خیابان پانزده خرداد فعلی، بازار آهنگرها) بود. پدرش یک کارگاه کوچک جوراب بافی و یک دکان داشت. تحصیلاتش را در مدرسه انتصاریه، نزدیک محله پامنار، شروع کرد. همیشه شاگرد اول می شد. مدیر مدرسه به هوش و استعدادش پی برد و با مدیر دبیرستان البرز صحبت کرد تا او را به آن جا منتقل کنند. البرز دبیرستان خوبی بود، اما شهریه می گرفت. مدیر البرز چمران را خواست و برگه امتحانی را جلوی او گذاشت. هنوز سؤالات تمام نشده بود که به مصطفی گفت: «پسر جان! تو قبولی. شهریه هم لازم نیست.»<sup>۱</sup>

از ۱۵ سالگی در درس تفسیر قرآن مرحوم آیت الله طالقانی، در مسجد هدایت، و درس فلسفه و منطق استاد شهید مرتضی مطهری و بعضی از اساتید دیگر شرکت می کرد. تحصیلات دانشگاهیاش را در دانشکده فنی دانشگاه تهران ادامه داد و در سال ۱۳۳۶ در رشته الکترومکانیک با بهترین نمرات فارغ التحصیل شد. یک بار هم از مهندس بازرگان که استاد دقیق و سختگیری بود، نمره ۲۱ گرفت. در دوران دانشجویی از اولین اعضای انجمن اسلامی

۱. یادگاران: کتاب چمران، رهی رسولی فر، تهران، انتشارات روایت فتح، ۱۳۸۹



دانشگاه تهران بود. در مبارزات سیاسی دوران دکتر مصدق از مجلس چهاردهم تا ملی شدن صنعت نفت شرکت کرد و در واقعه ۱۶ آذر هم مجروح شد.

بعد از دوره لیسانس، یک سال به تدریس در دانشکده فنی پرداخت و در سال ۱۳۳۸ با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به آمریکا اعزام شد. پس از تحقیقات علمی در جمع معروف‌ترین دانشمندان جهان در کالیفرنیا آمریکا - دانشگاه برکلی - با درجه علمی ممتاز موفق به اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما شد. در آمریکا انجمن اسلامی دانشجویی آن جا را برپا کرد.

بعد از اخذ دکتری، دانشگاه تگزاس از او به عنوان «استاد تمام» دعوت کرد، اما او استقبالی نکرد و در کالیفرنیا پروژه‌های علمی خود را ادامه داد. سال ۱۳۴۱ بورسیه‌اش به علت مبارزات سیاسی برضد رژیم پهلوی قطع شد و او برای جبران بخشی از هزینه‌هایش، تحقیقات و تدریس‌هایش را در دانشگاه افزایش داد. بعد از واقعه ۱۵ خرداد، در فعالیت سیاسی و سخنرانی‌های مذهبی مصمم‌تر شد. در یکی از مراسم‌های سخنرانی‌اش با یک دختر آمریکایی مسلمان آشنا شد و با او ازدواج کرد. چمران و همسرش «پروانه»

در آمریکا صاحب چهار فرزند شدند.

مصطفی می‌توانست بهترین زندگی، احترام و شهرت جهانی را داشته باشد، اما سال ۱۳۴۵ همه چیز را رها کرد و به مصر رفت. او به دنبال انقلاب و ایجاد دموکراسی و استقلال بود. به اروپا رفت و با مسمانان ملاقات کرد، بعد به الجزایر رفت تا در جشن انقلاب مردم آن کشور شرکت کند. آیت‌الله طالقانی هم در آنجا حضور داشت و چمران را به جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور وقت مصر معرفی کرد. در آنجا چمران در مورد جریان ناسیونالیسم عربی با او صحبت کرد و گفت: «این جریان باعث تفرقه مسلمین می‌شود.» سپس درخواست کرد که برای آموزش‌های نظامی، پایگاه‌های نظامی در اختیارش قرار دهند. عبدالناصر هم با درخواستش موافقت کرد و مصطفی چمران به مدت دو سال دوره‌های چریکی را گذراند. صدها انقلابی از کشورهای مختلف در اردوگاه بودند و او در آنجا هم شاگرد اول شد. بعد از آن، مسئولیت آموزش نیروهای ایرانی به او سپرده شد.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۴۸ به آمریکا برگشت تا مقدمات سفر طولانی‌اش را

---

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: یادنامه دکتر مصطفی چمران، به کوشش دکتر ابراهیم یزدی، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۳

فراهم کند. در آلمان با امام موسی صدر ملاقات کرد. امام موسی صدر از او خواست که به لبنان برود. او هم اطاعت کرد و در سال ۱۳۴۹ به همراه همسر و چهار فرزندش به لبنان رفت.

مصطفی در یادداشت‌های آن روزهایش نوشته است: «من در آمریکا زندگی خوشی داشتم و از همه نوع امکانات برخوردار بودم؛ ولی از همه‌ی آن‌ها گذشتم و به جنوب لبنان رفتم تا در میان محرومان زندگی کنم. می‌خواستم که اگر نمی‌توانم به این مظلومان کمکی بکنم، لااقل در میانشان باشم؛ مثل آن‌ها زندگی کنم و درد و غم آنان را در قلب خودم بپذیرم. وضعیت شیعیان بسیار ناراحت‌کننده بود و همه کارهای کم‌درآمد، مثل حملی را آن‌ها انجام می‌دادند.»<sup>۱</sup>

مصطفی چمران همیشه حمایت‌های امام موسی صدر را از شیعیان تحسین می‌کرد. امام موسی صدر قبل از او به جنوب لبنان رفته و چند مدرسه در آنجا تأسیس کرده بود. بزرگترین مدرسه‌ای که امام موسی صدر در جنوب لبنان و شهر صور بنا کرد، مدرسه‌ای به نام مدرسه صنعتی جبل عامل بود که چمران مدیر آن شد و هشت سال عمر خود را شبانه‌روز وقف آموزش‌های

---

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: [www.drchamran.ir](http://www.drchamran.ir)

صنعتی، دینی و نظامی آن‌ها کرد.

یک سال بعد از شروع حملات اسرائیل به مناطق جنوبی لبنان، تحمل شرایط برای همسر و فرزندان چمران سخت شد و به بیروت رفتند تا راهی آمریکا شوند. دور بودن از او برای همسر و فرزندانش بسیار سخت بود، اما چمران باید می ماند و می جنگید، او راهش را انتخاب کرده بود.

در لبنان تمام طایفه‌ها، ادیان، گروه‌ها و تشکل‌ها حقوق خاص خود را داشتند، به جز شیعیان. حتی برخی طایفه‌های غیرشیعه تشکیلات نظامی هم داشتند. اما شیعیان با وجود این که یک سوم جمعیت کشور را تأمین می کردند، از حقوق اجتماعی برخوردار نبودند. هیاء امیرکمالی از شاگردان شهید چمران در این باره می گوید: «در لبنان ۱۸ مذهب آزاد وجود داشت. ۹۰ گروه سیاسی عرب در این منطقه فعالیت می کردند. حداقل ۱۷ حزب مصری، الفتح، الصاعقه، بعث عراق، جبهه العربیه و... در جنوب فعالیت می کردند. مردم از جنوب با اسرائیل درگیر بودند و از پشت هم گروه‌های وابسته به حکام عرب، آن‌ها را گلوله‌باران می کردند. دور تا دور مؤسسه جیل عامل را همین گروه‌ها گرفته بودند. روزی نبود که یک جوان از این گروه‌ها کشته نشود و یا

هفته‌ای یک بار با شیعیان درگیر نشوند، اما کسی از شیعیان دفاع نمی‌کرد.»<sup>۱</sup>

بالاخره، مجلس اعلای اسلامی شیعیان تأسیس و امام موسی صدر به ریاست آن انتخاب شد. او به کمک چمران برای به رسمیت شمرده شدن حقوق شیعیان تلاش زیادی کردند و پس از یک اعتصاب سراسری و چندین تظاهرات، دولت لبنان خواسته آن‌ها را پذیرفت. امام موسی صدر، خواسته‌های بیست‌گانه شیعیان را به دولت لبنان ارائه داد. خواسته‌های ساده‌ای مثل صدور شناسنامه، احداث بزرگراه در جنوب لبنان، پناهگاه مردمی در برابر حملات اسرائیل و ... که البته پذیرش این خواسته به طور کامل عملی نشد.

هفته‌ای یک بار در مدرسه جبل عامل جلساتی اسلامی برپا می‌شد که امام موسی صدر، شیخ مهدی شمس‌الدین، محمدحسین فضل‌الله و رجال دیگر سخنرانی می‌کردند و بعد خود چمران وارد بحث می‌شد و در واقع سلسله دروس ایدئولوژیک را بیان می‌کرد. او در بیروت نیز این کلاس‌ها را برپا می‌کرد. افراد همین جلسات بودند که اولین هسته‌های سازمان «حرکت المحرومین» در جنوب

را تشکیل دادند. گروهی که به کمک امام موسی صدر، تشکیل و شاخه نظامی آن با عنوان «سازمان امل» توسط چمران پایه گذاری شد.<sup>۱</sup>

در سیزدهم آوریل ۱۹۷۵، یعنی چهار سال بعد از ورود مصطفی چمران به لبنان، اختلاف بین گروه‌های مسیحی و مسلمان در بیروت، به یک جنگ تمام‌عیار بین این گروه‌ها بدل شد که نیمی از شهر بیروت از بین رفت. همزمان با آغاز جنگ‌های داخلی لبنان، هنگامی که منطقه شیعه‌نشین نبعه توسط فلاترها محاصره شده بود، چمران در مأموریتی خطرناک، سوار بر زره‌پوشی از ارتش لبنان، خود را به داخل منطقه محاصره شده رساند. چمران وضعیت مردم شیعه منطقه نبعه را دید و گزارش آن را به امام موسی صدر و سازمان‌های بین‌المللی داد. او با سازمان پزشکان بدون مرز تماس برقرار کرد و اکیپی از پزشکان و پرستاران فرانسوی عازم نبعه شدند. اما گستره تلفات و زخمی‌ها خیلی وسیعتر از آن بود که از این طریق قابل جبران باشد.

---

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: لبنان به روایت امام موسی صدر و شهید مصطفی چمران: نگاهی به تاریخ جنگ‌های داخلی لبنان، علی حجتی کرمانی، تهران، امام موسی صدر، ۱۳۸۸

کم کم جنگ داخلی به جنگ مذهبی تبدیل شد. گروه امل، هم از طرف مسیحیان، هم از طرف گروه کتائب و هم از طرف اسرائیل مورد حمله قرار می گرفت. با وجود تلاش های فراوان گروه امل، نبعه با توطئه دشمنان ویران شد و هزاران شیعه در آن ذبح شدند. بعد از امام موسی صدر، اسم چمران در لیست سیاه فراماسون ها نوشته شد. ۷۵ سازمان و تشکل برای کشتن او برنامه ریزی کرده بودند.

در میان حوادث آن دوران، یک اتفاق در زندگی چمران افتاد و آن هم ازدواج با خانم «غاده جابر» است. خانم جابر از یک خانواده ثروتمند لبنانی بود و خانواده اش ابتدا با این وصلت مخالف بودند. دکتر چمران و خانم غاده می توانستند پیش امام موسی صدر که حاکم شرع بود و ولی مسلمین محسوب می شد، عقد کنند، اما دکتر چمران مخالف بود و نمی خواست خانواده همسرش آزرده خاطر باشند. بعد از مدتی پدر و مادر خانم جابر هم راضی شدند و آن دو با هم ازدواج کردند و یک راه را پیش گرفتند.

مصطفی چمران علاوه بر چهره های مقاومت لبنان و سازمان امل، با رهبران فلسطینی نظیر یاسر عرفات، تماس و همکاری

نزدیک داشت. در بحبوحه پیروزی انقلاب ۵۷، چمران در نظر داشت که پانصد رزمنده از سازمان «امل» را تجهیز نموده و خود را به معرکه نبرد در ایران برساند. دولت سوریه نیز دادن امکانات و هواپیما برای انتقال رزمندگان را تقبل نموده بود تا در هر جا که سازمان امل می‌خواهد، رزمندگان را پیاده کند. اما نبرد در تهران زیاد طولانی نشد و طرح به مرحله اجرا در نیامد. با پیروزی انقلاب، چمران در شب ۲۸ بهمن همراه با ۸۰ نفر از جنگنده‌های گروه امل به ایران آمد و با آن که قصد ماندن در ایران را نداشت، به توصیه امام در وطن ماندگار شد و مدتی بعد آموزش نظامی اولین گروه از پاسداران را در سعدآباد برعهده گرفت.

مصطفی چمران به معاونت نخست‌وزیری در امور انقلاب منصوب شد. نخست‌وزیر، مهندس مهدی بازرگان بود؛ همان استادی که در دانشکده فنی برای اولین بار نمره ۲۱ به مصطفی داد.

بلافاصلاً بعد از انقلاب، تعدادی از افراد شورشی و ضدانقلاب در برخی از شهرهای مرزی دست به تحرکات نظامی و ترور مردم بی‌دفاع و شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی زدند. در کردستان، ترکمن صحرا، آذربایجان و خوزستان گروه‌هایی به نام خلق کرد،



ترکمن و عرب به وجود آمده بودند و روند جداسازی را دنبال می‌کردند. در این موقعیت، کردستان به دلیل وجود احزاب ضدانقلاب، وضعیت خطرناک‌تر و بحرانی‌تری را پیش رو داشت. گروه‌های جدایی‌طلب کردستان، پادگان مهاباد را محاصره و تصرف کردند. در این حادثه، هزاران سلاح به غارت رفت. هفت روز بعد، پادگان سنندج محاصره و ۲۱ سرباز آن کشته شدند. این گروه‌ها که مسلح شده بودند، طی چند هفته تجهیزات و نفرات خود را برای جنگ خونین در شهر پاوه مهیا کردند. چمران خوب می‌دانست اگر پاوه به دست آنان بیفتد، کار کردستان یکسره است.

جنگ آغاز شد. بیشتر مهاجمان از حزب دموکرات کردستان بودند. بعد از دو روز ۶۰ نفر را کشتند و بیمارستان را به رگبار بستند. تنها دو نقطه از شهر باقی مانده بود: خانه پاسداران و پاسگاه ژاندارمری. از طرف دولت به مصطفی مأموریت داده شد که به پاوه حرکت کند. او در روز ۲۵ مرداد ۱۳۵۸ به وسیله هلی‌کوپتر به همراه تیمسار فلاحی از کرمانشاه به طرف پاوه حرکت کرد. ساعت ۱۷ به پاوه رسیدند. دکتر از نقاط مختلف پاسگاه بازدید کرد و بعد به سمت خانه پاسداران در مرکز شهر

حرکت کرد. در بدو ورودش با چه منظره‌ای روبه‌رو شد! مدافعان، پیکر مجروحان و شهدا را هر جا که مقدور بود، قرار می‌دادند. تنها پرستار آن‌جا یک دختر جوان بود که او هم تیر خورده بود. نه پزشکی بود و نه دارویی! آن دختر بیگناه ساعتی بعد جان داد. فقط ۱۶ پاسدار زنده مانده بودند. در مقابلشان چند هزار جنگجوی مسلح، منطقه را می‌کوبیدند. آن شب، به همراه اصغر وصالی خودش را به پاسگاه ژاندارمری رساند. دور تا دورش را دشمن گرفته بود. چشمش به آسمان بود، اما فرودگاه پاوه هم به دست دشمن افتاده بود. کنار بهداری، تپه کوچکی بود که آن را برای فرود هلی کوپتر آماده کرد. ساعت ۱۴، هلی کوپتر فرود آمد. زیر رگبار گلوله دشمن، همه بار را تخلیه کردند و عده‌ای از مجروحان را در آن، جا دادند. هلی کوپتر دوم ساعت ۱۶ مقداری آب، نان و مهمات آورد. کشته‌ها و مجروحان را سوار کردند. دکتر آخرین پیام‌ها را روی کاغذ نوشت و با آرزوی ترتیب اثر، به دست خلبان رساند. خلبان زیر رگبار کنترلش را از دست داد و پروانه هلی کوپتر شکست. هلی کوپتر به هر سو می‌چرخید و اجساد شهدا به بیرون پرتاب شد. عاقبت سقوط کرد و مجروحان و خلبان شهید شدند. این فاجعه باعث روحیه گرفتن دشمن و

تضعیف قوای پاسداران شد. مصطفی چمران به خود آمد. ممکن بود هلی کوپتر منفجر شود و مهمات و مواد منفجره را به آتش بکشد. چند نفر را که هنوز مات بودند، با سیلی به خود آورد و تقسیم کار کرد. اجساد شهدا را به داخل بهداری آوردند. چمران به اصغر وصالی گفت: «جوانان خود را به خانه پاسداران برگردان و آماده شب تاریخی باش! شبی که شب قدر ماست و همه فرشتگان به ما درود خواهند فرستاد.»

با غروب خورشید، درگیری بالا گرفت. در آن شب مخوف، همه امیدها قطع شده بود و فقط چند پاسدار مجروح، خسته و دل‌شکسته در میان هزاران دشمن مسلح به محاصره افتاده بودند. اکثریت پاسداران قتل‌عام شده بودند و همه شهر و تمام پستی و بلندی‌ها به دست دشمن افتاده بود و موج نیروهای خونخوار دشمن لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شدند. آن‌ها برحسب عادت، در پیشروی خانه‌ها را غارت کردند. در نتیجه بین مردم و مهاجمان درگیری بالا گرفت. ساعت ۴ صبح آن‌چنان قتل و غارتی شهر را فرا گرفت که اکثر نیروهای دشمن با مردم درگیر بودند.

صبح روز ۲۷ مرداد اوضاع وخیم بود؛ اما امام خمینی اعلامیه‌ای بیان کرد و شکست حصر پاوه را در اولویت کار ارتش و دولت

قرار داد. در این اعلامیه امام به ارتش فرمان داد تا ظرف ۲۴ ساعت خود را به پایه برساند. فرماندهی منطقه را نیز به دکتر چمران واگذار کرد و سرنوشت کردستان عوض شد. در عرض ۱۵ روز شهرها و راه‌ها و مواضع استراتژیک کردستان به تصرف نیروهای انقلاب اسلامی درآمد و کردستان از خطر حتمی نجات یافت و مردم مسلمان کرد به استقبال این پیروزی رفتند.

دکتر چمران بعد از این پیروزی بی نظیر به تهران احضار شد و از طرف امام خمینی ره، در آبان‌ماه سال ۵۸ به وزارت دفاع منصوب شد. او در پست جدید، برای تغییر و تحول ارتش از یک نظام طاغوتی، به یک سلسله برنامه‌های وسیع بنیادی دست زد که پاک‌سازی ارتش و پیاده کردن برنامه‌های اصلاحی از این قبیل بود. دکتر چمران و بنی‌صدر در اهداف و اجرای کارها با هم به اختلاف رسیدند. دکتر، بنی‌صدر را از زمان جوانی‌اش در اروپا می‌شناخت و می‌دانست از مخالفان انجمن اسلامی بوده است. در اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، دکتر چمران از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب شد و تصمیم داشت در تدوین قوانین و نظام جدید انقلابی، به‌خصوص در ارتش، حداکثر سعی و تلاش خود را بکند تا ساختار گذشته ارتش را به نظامی

انقلابی و شایسته ارتش اسلامی تبدیل شود. در یکی از نیایش‌های خود بعد از انتخاب نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی، این‌طور خدا را شکر می‌گوید: «خدایا، مردم آن‌قدر به من محبت کرده‌اند و آن‌چنان مرا از باران لطف و محبت خود سرشار کرده‌اند که به راستی خجلم و آن‌قدر خود را کوچک می‌بینم که نمی‌توانم از عهده آن به درآیم. خدایا، تو به من فرصت ده، توانایی ده تا بتوانم از عهده‌اش برآیم و شایسته این همه مهر و محبت باشم.»

مدتی بعد دکتر به نمایندگی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در شورای عالی دفاع منصوب شد و مأموریت یافت تا به طور مرتب هر پنجشنبه گزارش کار ارتش را ارائه کند.

مدتی بعد از حمله بعث به خوزستان، گروهی از رزمندگان داوطلب، خود را وقف اهداف چمران و جبهه‌ها کردند. هنوز سیستم اداری و نظامی کشور منسجم نشده بود. شهرها درگیر ترور و خرابکاری ضدانقلاب بودند. آن روزها بین سپاه و ارتش اختلافات زیادی بود و چمران با صبر و درایت برای ایجاد اعتماد بین این دو گروه نسبت به هم تلاش‌های زیادی کرد، چون هیچ‌کس مثل او طعم تلخ جنگ داخلی در کنار یک دشمن خارجی را نچشیده بود و نمی‌خواست خوزستان نبعه دوم شود.

از همان روزهای اول که خبردار شد ارتش عراق به قصد اهواز وارد خوزستان شده، دلش تاب نیاورد و دائم به جبهه‌ها سر می‌زد. در وزارتخانه و مجلس آن‌قدر مشغول بود که عذرش از نرفتن به جبهه موجه باشد، اما هیچ‌وقت دنبال عذر و بهانه نبود. بعد از چند هفته که جنگ روی خرمشهر و سوسنگرد متمرکز شد، خود را به آب و آتش زد که برای این دو شهر نیرو و مهمات فراهم کند تا این شهرها سقوط نکنند. اما سیاست‌های بنی‌صدر و رویای استراتژی جنگی ایران باستانش با علم جنگ و درایت مصطفی چمران جور در نمی‌آمد. بنی‌صدر فرمانده کل قوا بود و معتقد بود باید دشمن کاملاً وارد خاک ایران شود، بعد دفاع را شروع کنیم. بله، این روش تاریخی ایرانیان در جنگ در مناطق کوهستانی بود، اما جنگ با اسب و شمشیر با جنگ تانک و رادار فرق می‌کرد، آن هم در خوزستان که پر از باتلاق و رودخانه است.

عراق از فتح اهواز ناامید شده بود و دل به سوسنگرد بسته بود. بارها به آن حمله کرد و مصطفی می‌دانست یارانش چقدر تنه‌ایند و با زور غیرت شهر را حفظ می‌کنند. در محاصره دوم شهر که سه روز طول کشید، دیگر تحملش تمام شد و نامه‌ای را به نامه آیت‌الله خامنه‌ای پیوست کرد و به طرف سوسنگرد به راه افتاد.

محاصره تانک‌ها را شکست و خو را با پای تیرخورده به شهر رساند و نگذاشت شهر سقوط کند.

برای مداوای پایش به اهواز رفت و در همانجا ستاد جنگ‌های نامنظم را پایه‌گذاری کرد. او با تربیت و سازماندهی جوانان، ستاد جنگ‌های نامنظم را در اهواز تشکیل داد. چمران، استاد تربیت نیروهای خاص و البته خالص بود. این گروه کم‌کم قوت گرفت، منسجم شد و خدمات زیادی انجام داد. حفظ خوزستان در اوضاع سیاسی نابسامان آن زمان معجزه‌ای بود که بخش عمده آن به دست نیروهای عاشق او محقق شد. سروان رستمی از عناصر کلیدی و فرمانده گروه آموزش این ستاد بود و تا آخرین لحظه به چمران پشت نکرد.

مصطفی چمران حاضر نشد برای مداوای پایش به تهران برگردد. تمام مدت در ستاد اهواز ماند و کنار تخت او جلسات عملیات و ملاقات‌های فرماندهان انجام می‌شد. اسفند ۵۹ که رسید، کمی پایش بهتر شده بود، با چوب زیربغل آماده رفتن به دیدار امام امت شد. گزارش خوزستان را به امام داد و از ایشان طلب دعای خیر و راهنمایی کرد.

در خوزستان دشمن مجهزتر بود و در حال پیشروی. چمران

می دانست جبهه‌ها احتیاج به یک تحرک و خلاقیت دارد. با طرح‌ها و ایده‌های خلاقانه او و یاران باوفایش، تپه‌های الله اکبر، سوسنگرد و دیگر مناطق فتح شد، ولی دهلاویه در چنگ دشمن مانده بود.

چندین عملیات برای پس گرفتن دهلاویه طرح‌ریزی و اجرا شد. در هر کدام رزمندگان زیادی شهید شدند؛ اما فتح دهلاویه کامل نشد. در یک نبرد جانانه، سروان رستمی، دو روز تمام با دست خالی ایستادگی کرد و شهید شد.

سی خرداد ۱۳۶۰، جلسه فوق‌العاده شورای عالی دفاع در اهواز تشکیل شد و چمران پیشنهادات نظامی‌اش را ارائه داد، بعد از جلسه شورای عالی دفاع، خبر شهادت سروان رستمی، یار دیرین کردستان و خوزستانش به گوشش رسید. انگار تیری به قلبش خورده بود، اما فرصتی نداشت. هر لحظه درنگ، ممکن بود خون چند شهید را پایمال کند. به طرف دهلاویه به راه افتاد تا فرمانده جدید را به منطقه معرفی کند. تمام طول راه، داخل ماشین دفترچه‌اش را گذاشته بود روی پایش و می نوشت.

وقتی به دهلاویه رسیدند، به رزمندگان گفت: «خدا رستمی را دوست داشت و برد، اگر ما را هم دوست داشته باشد، می برد.»



بعد شروع کرد به معرفی منطقه به مقدم‌پور و حدادی. صاف روی خاکریز ایستاده بود، بدون هیچ ترسی. چند خمپاره کنارشان منفجر شد و هر سه روی زمین افتادند. با آمبولانس منتقلش کردند به اهواز، اما در راه پر کشید. پر کشید و از آمریکا تا لبنان و از خوزستان تا تهران هزاران نفر یتیم شدند.



## منابع

- اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: سند شماره ۰۰۱۶۰۴
- اطلس دشت آزادگان در جنگ، ابوالقاسم حبیبی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱
- تحلیل عملیات طریق القدس، مسعود بختیاری و نصرت‌الله معین‌وزیری، تهران، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۹
- جاده فانوس؛ روایت دشت آزادگان، جعفر شیرعلینیا و سعید زاهدی، تهران، سازمان حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس سپاه و بسیج، تهران، ایده نو، ۱۳۸۹
- چمران مظلوم بود: خاطراتی از شهید چمران، به کوشش علی اکبری، تهران، انتشارات یا زهرا ع.ا.ع.، ۱۳۹۱
- دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، حمید طرفی، قم: نسیم حیات؛ تهران: صریر، ۱۳۸۶
- دهلاویه، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۵
- روزشمار جنگ؛ هویزه، آخرین گام‌های اشغالگر، علی‌رضا لطف‌الله‌زادگان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران
- ستاره بدر: پرتوی از حماسه‌های درخشان سردار رشید اسلام شهید علی تجلایی،

بازنوشته جلال محمدی، تبریز، ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت سرداران شهید آذربایجان

شرقی، لشکر ۳۱ مکانیزه عاشورا، ۱۳۸۴

شهید چمران، احمد دهقان، تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۲

عملیات طریق القدس و آزادسازی شهر مرزی بستان، مسعود بختیاری، تهران، انتشارات

ایران سبز، ۱۳۸۰

کوپه نقاش‌ها: خاطرات سیدابوالفضل کاظمی، گفت‌وگو و تدوین راحله صبوری،

تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری، انتشارات سوره مهر

گزارش روزانه جنگ، جلد اول: شش‌ماهه دوم ۱۳۵۹، تنظیم و تدوین احمد دهقان،

تهران، مرکز نشر آثار شهید حسن باقری، ۱۳۸۹

لبنان به روایت امام موسی صدر و شهید مصطفی چمران: نگاهی به تاریخ جنگ‌های

داخلی لبنان، علی حجتی کرمانی، تهران، امام موسی صدر، ۱۳۸۸

مرگ از من فرار می‌کند: کتاب چمران، فرهاد خضری، تهران، انتشارات روایت فتح، ۱۳۹۱

مه در مه: حماسه شهید سرافراز ایرج رستمی، محبوبه معراجی‌پور، تهران، صریح، ۱۳۹۲

ناگفته‌های جنگ: خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، احمد دهقان، انتشارات

سوره مهر، ۱۳۸۸

یادگاران: کتاب چمران، رهی رسولی‌فر، تهران، انتشارات روایت فتح، ۱۳۸۹

یادنامه دکتر مصطفی چمران، به کوشش دکتر ابراهیم یزدی، تهران، انتشارات قلم،

۱۳۸۳

مصاحبه تلویزیونی دکتر مصطفی چمران پس از آزادی سوسنگرد

[www.farsnews.com](http://www.farsnews.com)

[www.mashregnews.ir](http://www.mashregnews.ir)

[www.hawzah.net](http://www.hawzah.net)

[www.irdc.ir](http://www.irdc.ir)

[www.drchamran.ir](http://www.drchamran.ir)

[www.tarikhirani.ir](http://www.tarikhirani.ir)



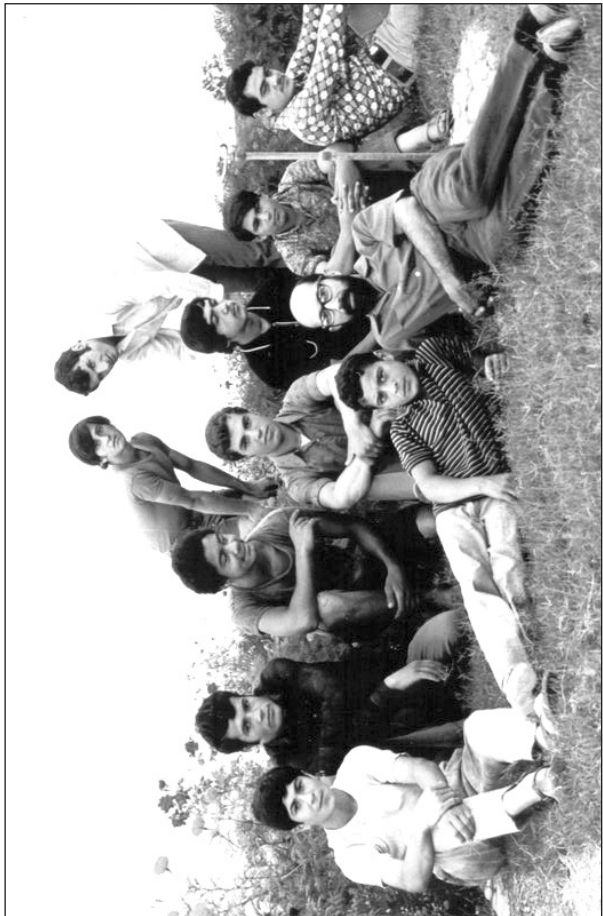




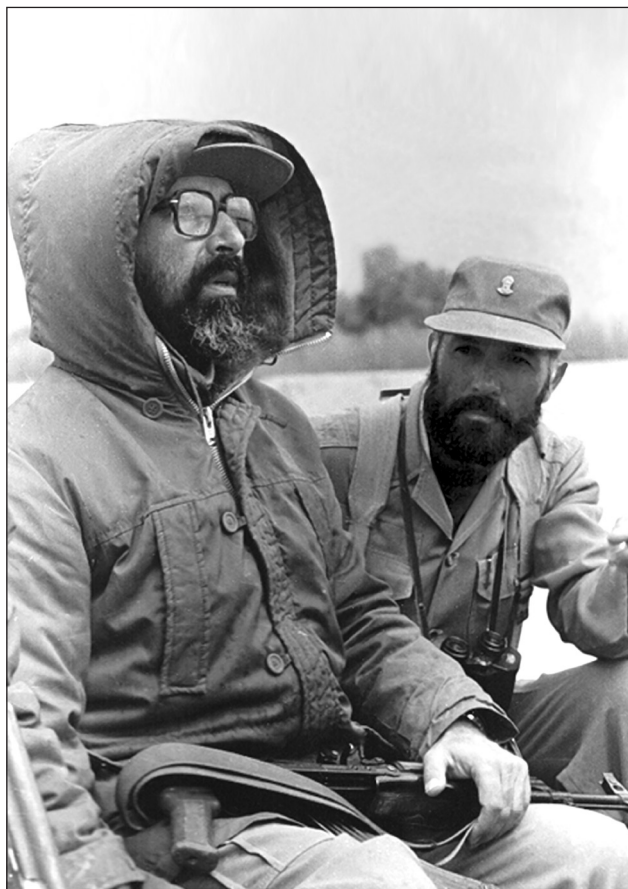
شهید چمران در ایام تحصیل در آمریکا

خدا یا ابراهیم را گفتی که عزیزترین فرزند من را قربانی کنه ، دارم بحسن را  
 میا قربان کرد .....  
 همفانیه بود که در راه لنگه فرزندش نزدیک میکرد ، خدا آمد دست لنگه را  
 ابراهیم از دستش در اندامی بحسن لغز زان در جهنگل رسیده بود که قربان شود  
 زان زانو گدازت ، آ قربانی گاه ، که عزیزترین فرزند ان امم بود  
 بر چه از دستش قربانی شدن رسیده ، در دهان ماله خدا قربان شده و در حین بود  
 خدا یا تو بمن دستم داد که در راه تو قربانی شوم ، خردا ایست کردم  
 دستم تا نه لب خراگه بخش سوخت کردم ... اما تو منی ای که این قربانی  
 هر چه بشکوه ترا بسته ، لذا دوستم را در زندانم را عزیزترین گفتم را  
 بقربانی بی عرضی ..... در ما در سخن خنده استیاق مسطر گدازی .....





شهید چمران در جمع جوانان شیعه لبنانی



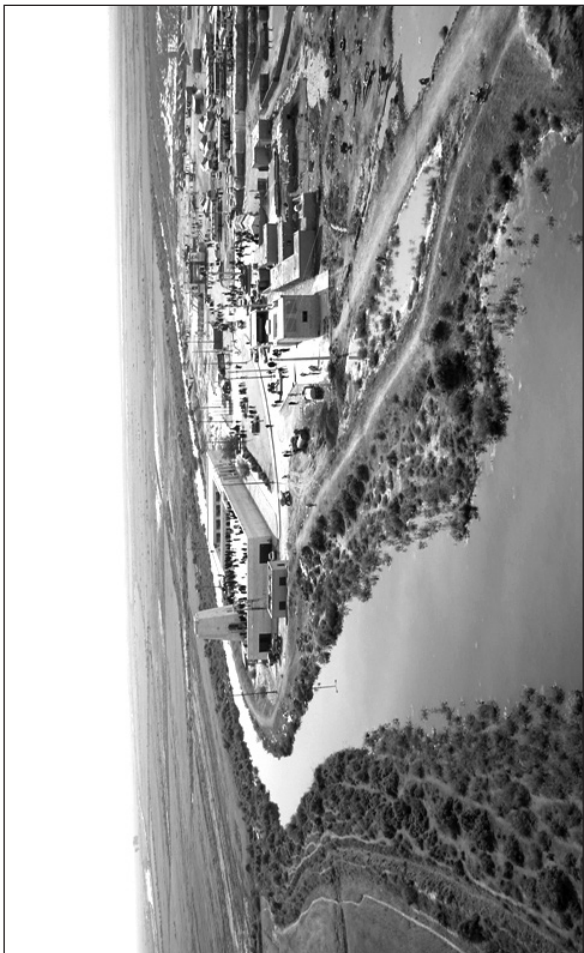
شهید چمران و شهید رستمی



شهید علی تجلایی با ۵۰ رزمنده تبریزی به دهلاویه رفت تا از سوسنگرد دفاع کند.



یادمان دهلاویه



موقعیت یادمان دهلاویه



# قطعه‌های از آسمان

از مجموعه  
کتاب‌های

<p><b>یادمان جنوب</b></p>	<p>۱- اروند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه                      ۵- طلائیة • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد                      ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول                      ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه                      ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی                      ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت)                      ۲۲- شرق کارون</p>
<p><b>یادمان‌های غرب و میانی</b></p>	<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر                      ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب                      ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه                      ۱۱- پایوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات                      ۱۴- بازی دراز</p>
<p><b>یادمان‌های شمالغرب</b></p>	<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد                      ۶- دولتو • ۷- نوسود • ۸- بوالحسن • ۹- بلفت - دویازا                      ۱۰- سیران بند • ۱۱- دارساین • ۱۲- پیرانشهر                      ۱۳- اشنویه</p>

